

آوردند تا گرین را از آنجا دور نمایند و در میان با سید که محل خضریت در رفتن باین منزل موجب افعال شهادت سردار شامش آقا و عموم  
 سائق است چون منورین طاق میرقوم را وقت سیه در نظر مردم هستند فراریان اطاعت امر او را مقرون بصطلح داشته باشند تا سگ  
 و زبید ندر غنی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد از قات گرگین خان با آنکه اداره تیه حیرت و خسران بود در ارضی بمعاودت نموده برگردند  
 و او معبر عالی جاه رسید علیجاه مضمون کلیه العود احمد در خاطر گذرانیده طبل معاودت کوفت و لطیف عظیم آباد نهضت اتفاق  
 افتاد درین ضمن خبر رسید که جماعه انگلیشیان بنا بر اخذ محصول از اسوال شان غیر معمول که بعضی جا بلبل آمده حال بعضی محال  
 را که از حرف عالی جاه مقرر بودند مقید نموده برده اند چنانچه میرزا محمد علی نام شخصی از اعمال محاللات جاگیر مگر مقید گشته  
 بملکته رفته و همین قسم سراسر بعضی اعمال محاللات عظیم آباد را بعلت مذکور مقید نموده بملکته فرستاده عالی جاه از استماع این خبر  
 بر آشفته آبر و ساریاست خود را در مقید نموده آوردن بعضی کاشتهای انگلیشی دید و اعمال محاللات و نوجداران خود وقت  
 که هر جا تا بویا نند یعنی از کاشتهای انگلیشی را مقید نموده عجمانه بجزو بفرستند بعد ازین اراده و فرمان با وجود بودن مسر  
 اسرار الهام کوشه عظیم آباد که با عالی جاه نهایت خنای دشت راجه نوبت را کالاق نیایت صوبه عظیم آباد ندیده میرسد خان  
 بهادر حاکم سرکار شاه آباد را نیایت صوبه مذکور تجویز نمود و طلب دشت چون عالیجاه خود در حاکم پور رسید بر گنگا بطون کوشی  
 انگلیشیان از کشیدهایل بسته عبور فرمود و با مسر اسر ملاقات نگرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در آنجا توقف  
 نموده چون میرمهدی سکی خان بهادر در رسید نیایت صوبه عظیم آباد خلعت داده و در قلعه گذاشته راجه نوبت راسه را همراه  
 خود گرفت در روز سوم از عظیم آباد که چیده عازم موزگیه گردید بنده بسبب عارضه نیایر سکی رخصت از عاصله جاه گرفته و عظیم آباد  
 توقف نمود و سید علی خان و غالب علیخان هر دو برادر بنده که ملازم سرکارش بودند همراه رفتند روز چهارم از کوچ عاصله جاه  
 غالب سکی خان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفت سبب چه بود گفت عاصله جاه مرا و سید علیخان را فرمود که بشا ملازم من هستند  
 لیکن همراه من در سند حضور بوده چرا تصدیع می کنید بهتر است که پیش والد خود یا در عظیم آباد بکام آرام باشید تا باین  
 من خود برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چند ان بخاطر نه آورده همراه رفتند بنده دانست که الحال بنا بر خست  
 با انگلیشیان گذاشته آمد تا باین چون با سید علی خان بنده بسبب شناسایی انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه بدگمان است  
 از پیش خود دور نموده بودن اینها در حضور خود و مصلحت نمیداند ضرورت پیش او باید رفت و باید دید تا مگر کو ز خاطرش  
 چیست و در باره ما مردم چه می خواهد لهذا با وجود چهار سکه و عدم لیاقت سوار اسپ و غیره کشتی را گرایه نموده بوزگیه رفت  
 بعد ملاقات از سید علی خان استکشاف احوال نمودم او شان نیز سخن که غالب علیخان گفته بود مذکور نمودند اما فی الحقیقت  
 فی اینصوبه عاصله جاه را نفهمیده این امر او را که فرموده بود سهل و آزر راه رعایت و غنایت نمیدانند لیکن بنده اندیشه منده  
 گشت تا آن که بعد از پنج شش روز عالی جاه میرزا شمش الدین را پیش پادشاه و شجاع الدوله برآستید عاصله اتفاق و  
 اتحاد و دوستی عهد و پیمان و خصوص آنکه اگر او را با انگلیشیان کار بجای اوله و مقابله انجامد وزیر پادشاه معین بفریق عالیجاه  
 باشند فرستاد و میرزا می مذکور که با بنده نهایت ربط اتحاد و برکتان اسرار اعتماد و دوستی گفت که سید علی خان را خوبی  
 فغانیده تا کبده کنید که همراه من روانه شود و آزر راه نرود و الد خود برود و پرسیدم سبب چیست که این هر دو برادر را بر عظیم خان  
 از نزد خود دور می فرستد گفت که چون بر شما اعتماد دارم آنچه واقع است میگویم لیکن شما بزرگتر پیش کسی بزرگان  
 نخواهید آورد که کشف این امر موجب خرابی بسیار براسه بنده است فی الحقیقه عالی جاه از سید علی خان کفایت

و با سوس انگلیشیان میداند لهذا درین روز با که اسباب منازعت با جماعه مذکوره آبانده گشته بودن سید علی خان در لشکر خود نمراد  
 نمی داند اگر تنها ایشان را در خدمت می نمود کمون خاطر او منصف نمی ماند لهذا غالب عملی خان را هم شریکی نشان گردانیده گفتم پس  
 بر بنده چه افتاد و او را باین گمان ارباید که من رسس البوسیس باشم چه براننده را از لشکر خود بدر میکنم گفت شارب برای بعضی از کارهای  
 خود بنا بر فرط آشنائی با انگلیشیان پیش خود نگه داشته باشم صلاح میداند و هم شمار بطور سیرغال و خانان افعال پدر و برادران شما نگه داشته  
 نمیده در کمال خون ویاس از جان و آبرو مسخر خود یاس بفرستاده به تنهائی و سبیل کسی در ساخت و سید علی خان را آهسته  
 این مدارج نماینده و برضیه و کتانش قسمها داده و رخصت این دو قاسم عرض گردانید و خود تنها در روزیکه بسیار افتاده بود لیکن قاسم خان  
 برای رفع بدگبائی اکثر خود را فرستاده خبری طلبید و بر روز طعام از سرکار خود می فرستاد تا بنده غسل صحت نمود و در وقت  
 بوازمنش رسید مهربانگی بسیار فرمود چون میخواست که اندرون رود بنده بر دروازه خلوت سلام خدمت نمود و ایستاده گفتم  
 چند متضمن مهربانی گفت درود و نیکان از خاصه با سبب خود داده گفت چون صاحب من خوب دم را نه که برادران شما را  
 پیش پدر بزرگوار نشان خدمت نمودم تا با آرام بنشینند و بغرافت بگذرانند بنده و را خود حمل احوال معلوم بود بعد از صدیق و تحسین  
 او نموده عرض کردم که غیر از وی نعمت دیگری کیست که در ماضی و آفرین کار خود دیدید و بارگالیفت فوکی از دشمنان بر آورد  
 بعد از آن گفت که از دل هم آشنائی با شاد داشته ام و باینها خود مایل بودم این کذب صریح او را نیز بناچار سبب تصدیق نمودم  
 چه بنده را در اوائل که میان ما و او مساوات بلکه اندک تقوی ما را حاصل بود مطلق با او بزرگ ادب میر محمد جعفر خان و برادر زن او میر  
 نیا بزیان مزاج رسلطه و اتحایر می نمود سید علی خان چون اکثر بزرگان را در مزاج او شکی غالب بود با این قسم مردم احتیاطها داشت  
 ازان جمله با ایشان هم آشنا بود

ذکر عقیدت شدن بعضی گماشتهگان انگلیشی نیران نالیجا و رسیدن خط شمس الدوله که گورنر متضمن  
 عدم تعرض و مواخذة محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عاقله جاه از قبول امر مذکور  
 و سعاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسه خود و آمدن ستر  
 امیث با مندر و دس انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بجم رسیدن  
 منازعت با انگلیشیان و عاقله جاه و روسی دادن حوادث و فتن عظیمه

حال ماسله جاه حسب الامر اوقا بیافته بعضی از گماشتهگان انگلیش را به است آورده پیش آقا سکه خود فرستادند عاقله  
 آنها را بعضی گماشتهگان خود عقیده نگه داشت بسبب جاتی که از زیر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله کلکته در شان  
 حکم اخذ محصول بود اما این امر عداوت با بجا می رسد که گماشتهگان طرفین عقیده گردیده در آشتی و صلح وقت  
 سید و دو چاره کاریکه شمس الدوله درین خصوص خاطر داشت منعوق گردید و قدرت اختیار فرستادن حکمی که میر قاسم خان را  
 منظور بود از دست او بدر رفت و کونسلها سبب کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمدند شمس الدوله را مورد ملامت و رحمت  
 سیر قاسم خان نموده بملوک را خود ساختند و ناچار گشته بعاسله جاه حکم معافی محصول از اموال انگلیشیان و در گذشتن  
 گماشتهگان سبب عقیدت ایشان فرستاد چون این سخن غیر برضیه میر قاسم خان و موافق رضای سبب کونسلها که با او عداوت داشته  
 بود و پذیرفتن آن بر خاطرش بسیار گران آمد و گرفتار محصول هم از اموال شان شکر دانسته حکم معافی کل محصول از زمین تجارت

در داد و در جواب علم کونسل تیس الدولہ نوشت کہ چون تجار بہر سبب از متوسلان انگلیس ساختہ مال خود را شرکت ہنما  
 نے بر بندہ در صورت معائنہ محصول نشان معائنہ محصول اکثر تجار بہت مگر قلیلے از ضعیف و بیچارگان کہ تونسل انگلیس  
 و علم اینہا نے توانند اندک و سببے از محصول آندا داخل سہ کار نے شود و بنا برین معائنہ نمودن جمیع محصولات مناسب  
 نمودہ بر گاہ ماہان و تجارت عمدہ محصول سہ کار را با این بجا نہ مذہبند غریبے بیچارہ را رنجاندن و قلیلے سببے  
 از انہا ہم رسانیدن چہ خوبے داشته باشد و بر اسے استخلاص گماشتگان کہ قلمے شدہ درین امر انگلیسیان باو  
 گماشتگان ما را مقید کردہ بردہ اند بر گاہ گماشتہا سے ما از قید کلکتہ خلاصے یافتہ درینجا برسند گماشتہای شان  
 ہم خلاصے یافتہ خواہند رفت چون این جواب بکونسل کلکتہ رسید کونسلیہ اسے معاند مالی جاہ کو درینجا جمیع بودہ انگشتند کہ  
 مالی جاہ ازین معائنہ محصول اہانت و خفت ماست تا ما را با تجارت دیگر ساوسے سازد اگر ادرابا ما مردم سراسر خستہ و صداقت است  
 باید بستور سابق محصول انگلیسیان معائنہ و از دیگران سے گرفتہ باشد و ما پیدا نیم شمس الہ ولہ را طرفدار سے مالی جاہ غالب اقتادہ  
 خواہان خفت و اہانت ما مردم گردیدہ است مایکے را از طرف کونسل سفارت پیش ما لجاہ سے فرستیم تا پیش اورفتہ انچہ مرکز  
 ماست ابلغ نماید اگر او پذیرفت فهو المقصود و الا میان ما و او آستے نخواہد بود شمس الدولہ دران وقت بنا بر از دو عام کونسلیہ  
 مخالف مالی جاہ و قلت طرفداران خود بنا بر قاعدہ مستمرہ مغلوب بود و مخالف را گماشتہا حکمے نی تو است داد لہذا ما چارگشتہ تہیت  
 حکم آنگزید مسٹر امیٹ و مسٹر جے با معودہ و از انگلیسیہ و یک کمپنی تملکے لبر کردے کپتان جانسن سفارت روانہ ہو لیکر گردید و  
 شمس الدولہ صحوبت تمدان دو کلاسے مالی جاہ خطے بانجھال نوشتہ معضلے با سے آنا پیغام فرستاد کہ عہد و پیمانیکہ روز اول میان  
 ما و شما از طرف کمپنی لعل آمدہ و بر و تالیق طرفین ثبت گشتہ از عہود موافق مذکور سہرگز تلافی سے نخواہد بود باید شما ہم برمان قول اقرار  
 واضح و ثابت قدم باشید بالفعل سبب جلد سے شما سرشتہ اختیار از دست من بیرون رفتہ و کونسلیہ اسے دیگر کہ باشما  
 مخالفت دارند در کلکتہ جمیع آمدہ طرف آنا بر طرف من دوستان شما غالب گشتہ مسٹر امیٹ بر وفق ہستہ اسے آنا سفارت  
 میر و تکلیف امر سے کہ منظور دار دہر خید موافق رضا سے شما باشد چون خدان تباحث ہم ندارد بالفعل پیاس خاطر مسٹر امیٹ  
 و دیگر مخالفان خود قبول نمودہ ایشان را خوشتر و موخر خض نماید تا قعیہ طول نکشد و نجر لفساد ہاسے عظیم نگردد کہ خدا نخواستہ اگر  
 ہنگامہ باین حد رسد زمام چارہ کار از دست من بیرون رفتہ ہیچ امرے خاطر خواہ شما شہیت نخواہد یافت و در صورت استعلاجیت  
 من و پذیرفتن مرقومات کار با ہمہ بجا م شما خواہد انجا مید و کونسلیہ اسے مخالفت شما را در عرصہ پنج شش ما حکم بر طرف سے رسیدہ از  
 کار ہاسے خود کہ درینجا دارند معزول خواہند گردید چون این خط لجاہ رسید گر گین خان را کہ اعظم رقہا و معتد علیہ او بود و جمیع  
 کار و خصوص معاملات انگلیسیہ موافق ایما و اشعار او گمان آنکہ ہم مذہب و برضوا لبط و قواعد آنا آگاہ و از احوال شان سبب بودن  
 برادرش و دیگر دوستان در کلکتہ کما یبغیہ خیر است بلبل سے آورد طلبیدہ بر ضمنون خط شمس الدولہ مطلع گردہ بند و در باب قبول  
 واقفعل امریکہ خط شمس الدولہ متضمن آن بود ہتشارہ نمود گر گین خان کہ سفاہت مجسم و مرد کہ موجب ضرر و از کل محتلا و ہبا نفور بود  
 عدم قبول حکم شمس الدولہ را تبریح دادہ گفت حالا خباب سے و انگلیسیان با ہم برابر اند اگر اطاعت خواہند نمود روز بروز تہیت  
 و خوار و ذلیل و بیقدار خواہند شد و اگر بہجرات و اقتدار کار فرمائید روز بروز غالب و انگلیسیان تمہور و مغلوب خواہند گشت  
 ماسے جاہ کہ خود را تابع اسے او نمودہ بہر حال مطیع و فرمان بردارش بود ہمین ارادہ را بغیر موڈہ او در خاطر خود نہیں در  
 ذکر اندیشہ مند گشتن ماسے جاہ از جکت سیمہ و مہاراجہ سہو پ چند طلبیدہ ہنما

### آنها از مرشد آباد تا بمونگیر در قید و بند بودند

عالی جاه پراشیا بر اطلاع بر اجتماع کونسلیداسے مخالفت خود در گلگتہ و مشاہدہ اسباب منازعت با انگلیشیان تشویشی عظیم از طرف جگت  
 و برادرش نہر سیدہ بودن ایشان و مرشد آباد متفرون بصلاخ حال خودند است ہمیشہ آنکہ چون جگت سیٹھہ در معاملہ سراج الدولہ  
 یا میر حفر خان و دو لہرہ رام و دربارہ میر حفر خان یا میر قاسم خان ساختہ بزرتہ سیر حسین و نصیر بودہ اند درینو لاکہ منازعت با انگلیشیہ  
 روسے نمود عالسے جاہ را کہ شاسکا احوال آنها بود اعتماد سے بیان ہر دو برادر نامندہ آنها را در تالابوسے خود نوشتن صلح امور دانست  
 و چون میدانست کہ فقط بنوختن خطوط آنها غریبت بمونگیر نخواہند نمود بلکہ گمانہا سے بد از طرف من بخاطر خود آوردہ چہ عجب کہ بہر صورت  
 خود را بگلگتہ رسانند و نصرت مخالفان من بہررتہ سیر نامید بنا بر انکالغالیشیان محمد تقی خان بہادر کوزہ کلاسے تیر تیر سے کہ حاکم بمونگیر  
 و جو امر دیک روسے و دولت خواہ سے نعمت خود و نوشت کہ خود را بحالہ مرشد آباد رسانندہ خانہا سے جگت سیٹھہ را فرزند  
 مابطرے فر آمدن و رفتن نتوانند چون مالکار ارستے کہ یکی از خباہین گرگین خان بود در رسد جگت سیٹھہ را و الہ او نمودہ رسید  
 بہر او بگیرد و مالکار مذکور را با سہ چار پلٹن روانہ مرشد آباد ساخت تا در انجا رسیدہ جگت سیٹھہ را مع برادرش مہاراجہ سروب چند  
 بہرہ خود با احتیاط در حضورش آورد اما نسبت بہر دو برادر مذکور در ظاہر سوسے ادب و استخفافی لعل نیار محمد تقی خان بر قضا  
 زمان لغتہ مرشد آباد رسیدہ خانہ جگت سیٹھہ را محاذرہ نمود و پیغام فرستاد کہ شما سہ پنج سو پلٹن را بخاطر خود را نہ سید  
 مارا با جان و مال و ابرو و ناموس شما کار سے نیست مگر عالی جاہ ہمارا سپیش خود طلبد شستہ تہیہ سفر نمودہ بخاطر جمع بمونگیر بروید  
 بہر دو برادر مذکور بضرورت چارہ در اطاعت دیدہ تبارک سفر برد ختمد بعد دوسہ روز مالکار ارستے ہم در رسید جگت سیٹھہ  
 مع برادر خور سہراہ ارستے مذکور روانہ بمونگیر گردید بعد و رود ملازمت ماسے جاہ نمودہ مورد استالت و عنایت گردیدہ مامور  
 بسامنتن جویلے و کوشے در مونگیر شدند و حکم شد بدستور مرشد آباد مطلق العنان بودہ در دربار موافق ضابطہ کہ داشتند آمد و رفت  
 سے نمودہ باشند اما در باطن مرؤم سہراہ است نشان مامور بودند تا سبے خبر دور تر بہج طرف رفتن نتوانند آن سبے چارہ ہا ناچار  
 بہر جب امر بنا سے جویلی در مونگیر جائیکہ ماسے جاہ اشعار نمودہ بود انداختند و ہر روز گار نگار نو عیکہ سے خواست در ساختند مخفی  
 نماز کہ جگت سیٹھہ متناہ را سے مہاراجہ سروب چند بہر دو نصیرہ جگت سیٹھہ فتح چند بودند و بہر دو ست عم ہم دیگر کہہ ان فتح چند  
 جگت سیٹھہ در حیات پدر و زمان دولت شجاع الدولہ ناظم بنگالہ در گذشتند دولت فتح چند باین بہر دو نصیرہ منتقل شد و در عہد  
 سابت جگت باقتہ ارستے زندگے داشتند کہ شتر حش بیایے نیست و دوسلے داشتند کہ در عہد آنها احد سے از مہاجیان ہند  
 دو کھن را با آنها بحال برابر سے و ہمسر سے بنود و جمیع مہاجیان گویا عیال آنها بودند و ہنگامہ جنگ مرستہ اول و دوشس چون  
 شہر مرشد آباد حصار سے نہ داشت سیر حبیب بر کوشے جگت سیٹھہ قبل از وصول مہابت جنگ بے خبر رنجتہ ہمارے نمود گویند  
 و گویند کہ در وہ پہ فقط مہنس ارکاٹ لغتہ بستش آمد اما جگت سیٹھہ این قدر نقصان را برابر کل سے نشتر دو سے نوشتن مہند سے  
 کہ در وہ پہ یادند کہ در سنی باشند یعنی بچہ دو دیدن پارچہ کاغذ مہا سے کہ بر او تخواہ نوشتہ بدون عذر برساند تخص آنکہ دولت آنها  
 بہر تہ بود کہ بیانش محمول بر سبالغہ کو اخراق سے تواند شد و مہرا ان گماشتہ و کلا در نقابہ دولت آنها مالک مبالغہ خطیر شدند  
 والی آلان کہ سالہا بر قوت آنها گذشتہ و کار مہا سے بنا بر تسلط انگلیشیان بر ملکک بنگالہ چنانچہ آنها را میر بود اولادشان نداشتند  
 بہر یکے از ختمستان آن خاندان بر کمال رفاه و آرام سے گذرانیدہ درین ضمن خبر آمد آمد ستر امیث اشتہار یافت

ذکر آمدن شترامیث بمونگیر بنا بر سفارت کونسل پیش عالی جاہ و کشتہ شدن ان بیچارہ ہنگام معا و دور مرشد آباد

عالمی جاہ میر عبدالقادر صوفی کے ذکر کی تقریبات مختلفہ درین اوراق گذشت بنا برآشنائی او با مہتر امیت از عظیم آباد طلبہ آید  
 و بعد از چند روز جو کہ خبر کوچ نمودن مہتر امیت از مرشد آباد رسید فقیر و میر عبدالقادر را با استقبال مہتر امیت مامور  
 نمودند و فرمود کہ شما ہر دو را کہ با مہتر مذکور آشنائی دیرینہ آید از شما ہر کسے تدارد با استقبال او باید رفت و باید دریافت  
 کہ مافی القہیر او چیست و بچہ ارادہ در نجاست آید بہت نضر کار ہر یک متقد سے فارسی نویسن و دو جامعہ دار ہر کارہ کہ ہر سیکے  
 وہ دو نفر ہر اہم بود و با ما ہر اہر کرد و ہر دو جامعہ دار مذکور را فرمود کہ در لباس خدمتگاران سیکے سایہ دار ملازم این ہمہ قرار و دیگر سے  
 بہین قسم با فقیر عبدالقادر باشد خصوص وقتیکہ ما پیش انگلیشیان مذکور با شیم یا کسے از انہا در خانہ آید باید کہ جامعہ داران مذکور در آن  
 وقت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و ہر چہ گفتگو میان ما و انگلیشیان بزبان یا باشاہ و ایما لعل آید انہا ہر روز  
 نوشتہ سے فرستادہ باشند و یکی از ہر کار ہر سے متعین خط مذکور را بچو کے ڈاک رسانیدہ و تا کید رسانیدنش بحضور نمودہ خود  
 باز آید ہمیشہ حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبدالقادر از مونگیر کوچیدہ و در گنگا پراشا رسیدہ ہلقات مہتر امیت بہرہ اندوز  
 شدیم و در عین معاقتہ احوال تعینا سے ہر کارہ یا جو یکے مامور بودند گذارش نمودیم مہتر امیت و ہمراہیانش احوال مارا دریا  
 در گفتگو خرم و احتیاط را کار فرما شدہ سخنیکہ مناسب بود مذکور سے کردند و بعد از نزول در منزل اغلب اوقات مادر صحبت  
 انگلیشیان مذکور سے گذشت و ہر گفتگو ٹیکہ در میان ما و انہا سے آمد ہر کارہ یا مفصل و فقیر و میر عبدالقادر ہمیشہ سے نوشتند  
 یکروز فقیر بنا بر رفع بدنامی خود و میر عبدالقادر با مہتر امیت با و از بلند انچہ منظور عالمی جاہ بود گفت و پرسید کہ سبب آن  
 صاحب چیست ما ہم مخلص صاحب خیر خواہ طرفین ام باید بر مافی القہیر مطلع گشتہ انچہ حق و صواب خیر و خوبی جانہین باشد  
 گذارش نامیم مہتر امیت نیز بیابگ بلند گفت کہ صاحب ہندیان روبرو سے ما موافق ہر سے ماسخن سے گویند و روبرو سے  
 عالی جاہ خاطر خواہ او شان بنا برین ہر سے طرفین مستور ماندہ انچہ منظور راست پیرایہ طور سے یاد بر اسے ہمین انیقدر مسافت  
 طے نمودہ ما خود بر اسے سفارت آمدہ ایم تا روبرو سے عالی جاہ انچہ گفتن بہت بگویم و انچہ او بگوید ما بشنومیم بنا برین ما را احتیاط  
 و رجوع درین باب با کسے نیست و در اخلاط ادا و قدح بسیار میان ما و انگلیشیان بمقتضای مصلحت و وقت بعل سے آمد  
 تا عالی جاہ از طرف مامورم بدگمان گشتہ مجوز آید او اضرار ما نباشد و از یکے گفتگو سے مذکور میان من و مہتر امیت گذشت  
 بندہ ہم نوشت و ہر کارہ یا نیز مدروض داشتند در ہا گلپور رسیدہ بودیم کہ خط عالمی جاہ بندہ و میر عبدالقادر متضمن طلبہ دو  
 رسید و در ان خط نوشت کہ ہر گاہ مہتر امیت بشما از مافی القہیر خود آگاہی بنماید ہر دون شما در نجاست فائدہ بہت  
 باید قبل از آمدن مہتر مذکور شما خود را بحضور رسانید بندہ و میر عبدالقادر پیش مہتر امیت رفتہ مضمون خط ظاہر نمودہ مرض  
 شدیم روز دوم ہلقات عالمی جاہ رسیدیم \*

معاودت فقیر مع میر عبدالقادر و گفتگو سے کہ با گرگین خان فقیر رارو سے داد حضور عالی جاہ

در راہ ہر کارہ ہا سے او متواتر تا کید طلب میر سنیدند بعد رسیدن بحضور پر سیدن آغاز نہاد بندہ و میر عبدالقادر انچہ دیدہ و  
 شنیدہ بودیم مذکور کردیم چون میر عبدالقادر ہر دو مرحوم تقریر دیند پذیرنداشت از گفتگو سے آن سے چارہ منجز ہو و گذشت  
 و بعضے کلماتش را نہ پسندیدہ ملامت نمودہ مرض فرمود فقیر و میر عبدالقادر ناخانہ ہا سے خود رفتہ آسودیم وقت عصر بود کہ آدم  
 علی ہر اہم خان بہادر لطلب بندہ آمد گفت کہ جناب عالمی صاحب را ہر اہم مخلص طلبیدہ اند تشریف باید آور و بندہ کباب

پوشیدہ بہرہ رفت دید کہ در خلوت جاموکن حمام علی جاہ و گر گین خان رو برو ہم نشستہ اندیدہ و کبھی علی ابراہیم خان  
در کبھی دیگر نشستہ علی جاہ مذکور کہ از زبان بندہ شنیدہ بود با گر گین خان سے گفت آخر بندہ را فرمود بیشتر آئید و آنچه در وقت  
اید با گر گین خان بگوئید بندہ اندکے پیش آمدہ رو برو سے گر گین خان نشست خان مذکور بنا بر آنکہ عالی جاہ گفتہ ہائے میر  
لائق اعتماد اند با عالی جاہ گفت کہ نواب صاحب اگر کے از جنہ صد انگلیش را بشکافد معلوم نخواہد کرد کہ مرکز خاطر او مانی  
چیت بعد از ان کیوں متوجہ شدہ پرسیدن گرفت فقیر آنچه با عالی جاہ گفتہ بود گفتش آغاز تھا دوسہ کلمہ شنیدہ بکرتہ  
مصنوب شد و گفت کہ صاحب اینقدر چرامے گوئید من چہ چیز از شما سے پرسیم چو ایش را باید گفت گفتہ ہم پرسید گفت اول خود  
آنکہ ارادہ میسر امیث چیت و دینجا کے آید با نواب صاحب ارادہ دغا و در دیا نہ و دیگر آنکہ ہر کار کے قلعہ و فوج منظور وارد  
یا چیز سے دیگر دیگر آنکہ با ما ارادہ دوستی و اردو یا دشمنی بندہ کمال حیرت در رو سے او دیدہ گفت کہ بندہ را از سوا الہا سے  
صاحب تعجب سے آید ہمین زمان در حضور عرض کردہ اید کہ اگر کے سینہ انگلیش را بشکافد بر ضایرش آگاہی نخواہد یافت ہر گاہ  
چنین باشد بندہ چگونہ بر کنون خاطر میسر امیث آگاہی یافتہ باشد و آنچه اندیشہ دغا از طرف او نمائید محل حیرت ست او تھا در خواہ  
شما سے آید باید از شما اندیشہ دغا داشته باشد نہ آنکہ شما از و این اندیشہ را در خاطر خود راہ دہید و آنچه در بارہ تجسس و ہر کار کے  
استنباط سے نمائید ہر کہ درین قلعہ و در لشکر شما خواہد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم و کیف آن مطلع خواہد شد شخص میسر امیث  
چیت و آنچه از ارادہ و دوستی و دشمنی استفسار سے رو د او بر اسے بعض سوال و جواب نزد شما آمدہ است اگر استرنا سے  
او خواہید نمود دوستی یا شما خواہد کرد اگر مخالف مرصعہ او لعل خواہید آورد یقین است کہ شخصیت و دشمنی خواہد انجا مید این  
سخن ما خود قابل پرسیدن نیست علی جاہ تصدیق اقوال فقیر نمود و گر گین خان کہ از ہمیشہ با من بہ بود بدتر شد و بندہ را علی جاہ  
مرخص نمود بندہ در کمال حیرت تماشائے قدرت پروردگار کہ در عصر ما چہ قسم مردم سپہ سالار و مرجع جامع عقد نظام امور شدہ اند بر حاکم  
سخانہ خود آمد صبح آن روز نما سے جاہ برادر خود میر پوسٹے خان در را بہ تربت را سے را برای استقبال میسر امیث فرستاد بروز  
سوم کہ غزہ ماہ ذی قعدہ سنہ یکترار و یکصد و ہفتاد و شش ہجری سے بود میسرند کو رہنویگر رسیدہ جائیکہ بر اسے ورود او معین حمیہ  
ہائے او بر پا گشتہ بود منزل نمود و عالی جاہ برای ملاقات او رفت و مدار او ممانات فیما بین ہم بیکر لعل آمد روز دوم میسر  
امیث و مشربخچہ و کپتان جان سن و میسر کلتن کہ جوان نوحاستہ و شکفتہ خاطر و فار سے را در بست اخذ کردہ با بندہ دہ ہمین  
ملاقات استقبال دوستی بسیار بہرسانیدہ بود و دوسہ انگلیش دیگر با اتفاق بر اسے ملاقات عالی جاہ آمدند عالی جاہ موافق  
نایبہ چند قدم آرسند خود بطریق استقبال پیشرفتہ آورد و بر کر سے تاکہ بر اسے نشستن شان گذارشتہ بود ندن نشاند نمود  
با انان نشست و رسوم تو اضع عطر و پان و خوانہا سے لباس بر اسے میسر امیث مع اضافہ جو اہر لعل آوردہ مرخص ساخت ہنگام  
رخصت تیر تا سر فرش مشایع نمود و بعد از ان ضیافت نمود و میسر امیث مع جمیع انگلیشیان مذکور ہنگام شب موافق وعدہ آمدہ  
مانصف شب تماشائے رقص آتش باز سے دیدہ و طعام خوردہ بجاسے خود برگشت از ان باز مکر آمد و رفت انگلیشیان  
مذکور لعل آمدہ جواب و سوا الہا در میان آمد و گلہ ہائے ہم بیکر بسیار مذکور شد لکن ہر بار صحبت بنا چلتے اختتام سے چفت و دو  
آمدن انہا بر سر دروازہ حجاب سما جاہ حوٹ کے کہ موجب رنجش و استخفاف انہا باشد لعل سے آوردند چنانچہ یکبار میسر امیث  
و غیرہ رو برو سے عالی جاہ آمدہ شکایت حرکات سے بے موجب بوابان و مستحفان در وقتش نمودند میر قاسم خان عدم  
اطلاع خود دوران امر ظاہر نمودہ عذر بنا خواہست اما انہا سے نہ استند کہ این حرکات مجال چاکران بدون مرصعہ عالی جاہ

نیت در آرزو و خاطر سے شدند لیکن چون مذر خواہی بسیار می نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او نبود روزی شکر گلشن و  
 کپتان جانس موافق مذاطله خود اول صبح بر اسب سوار بر اسب سیر و شکار از خیمه پاسے خود بیرون رفته خواہستند کہ اندک دورتر  
 روند پیادہ پاسے ملازم عاقل جاہ و جمعیت سواران نیز از چار سو پید اگشته انگلیشیان مذکور را از دور رفتن مانع آمدند آنها ازین  
 حرکت متحیر گشته بنا بر علیہ خود بد رشتی و غلظت پیش آمدند پیادہ پاسے برق انداز عالی جاہ مستعد جنگ شدہ فتنیدہ پاسے تفنگ  
 را روشن کردہ در فراحت افزو دند انگلیشیان مذکور پہنچتا بسیار خورہ مجبور زود چار برگشتند چون بلاقات عالی جاہ آمدند  
 شکایت این امر از حد بدر بردہ قیل و قال بسیار در میان آوردند میر قاسم خان انکار محض نمودہ عذر عدم اطلاع خود بچندین  
 درخواست لیکن از دل آنها اخبار این حرکات اصلا برخواست بلکہ روز بروز تر گم گشته بند با صبح اوقت داشتی گردید و بر روز میر قاسم خان باوقفا  
 خود مثل علی ابراہیم خان و میرزا شمس الدین غیرہ درین باشورہ می نمود و اینها مثل و فکر نمودہ متعجب مناسب جواب ستر امیث ہم رسانیدہ کما  
 سے نمودند بندہ اگر چه بہ تعصبت دوستی انگلیہ شان مجال سخن گفتن رو برو آوردن مخصوص نداشت اما علی ابراہیم خان بہادر و میرزا شمس الدین  
 اکثر سخنان لائق کہ متعجبان داشتی مرفوع غبار کرد و رت و تقار بود و گفتہ قیاحت مکا و حہ و مجلولہ می خوانند و آن چارہ با بعینہ عالی جاہ رسانیدند  
 عالی جاہ ہم نصیہ می پسندید لیکن وقت عمر کہ گرگین خان آمدہ تا یک پہر صحبت خلوت با عالی جاہ شدہ و جمیع مشورہ با گفتہ علی ابراہیم خان  
 و دیگر دو تن خواہان از لوح خاطر شش شستہ سخنان لاطائل خود را بر صغیر ضمیر او بنوسے و مرتسم می ساخت کہ مکاشا اصلاح آن  
 مستعد بود چنانچہ یکبار علی ابراہیم خان تنگ آمدہ عریضہ لہا سے جاہ نوشت کہ بہر گاہ ملتہات بندہ و دیگر دولت خواہان ہر چند  
 پسند خاطر عاظر ہم آمدہ باشد با یاد اشعار گرگین خان پذیرائی نمی تواند یافت درین صورت خود را و دیگر مخلصان دولت خواہ  
 را در تعجب افکندن و بتامل فکر سہر بردن سووسے ندارد و آخر آنچه گرگین خان بہادر التماس نماید بعمل سے آید پس نسبت آنکہ نام  
 این معاملہ کبف اختیار گرگین خان گذار شستہ خود را و دیگر زندگان دولت را عجب عجب رنجہ نباید داشت و بہر چه گرگین خان  
 بمرض رساند مطابق آن چنانچہ بعمل سے آید بعمل باید آورد و ستر امیث و غیرہ را بجرکات سبک کہ لائق شان خداوندان قہتار  
 نیت از روہ خاطر نباید ساخت اگر با اینها مصالح نمودن و باتفاق داشتی بودن منظور است این قسم سلوک کما اصلاح سلطے  
 بہ عاقل را و اگر سخن آنها پذیرفتے نیست و ارادہ بر بگنجین غبار بیجا و کا زار اصلاح گرگین خان در خاطر عاظر جا گرفته باز ہم سفر  
 را رنجاندن از قانون اسپہبدی و جان بلسے بیرون و لائق شان خداوند سے نیست اشفاق و الطاف کہ از ہمیشہ با اینها سلوک  
 و معمول بودہ درین وقت کہ سفارت آمدہ اند قدر سے بران باید افزو و خوشنود و مرض خص باید فرمود و با استعداد و حوسے منظور  
 است باید کوشیدہ حرکات مذکورہ نہ بر سطوت و شوکت جناب عاقل می افزاید و نہ از قدر و منزلت آنها چیر سے می نما  
 غیر ازین کہ بنیاد کینہ و عداوتها محکم تر شود و دیگر سووسے ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید رنجیدہ از آمدن دربار  
 دوسہ روز سے تقاعد و رزید و درین ضمن کشتی از کلکتہ پر بار بعضے اجناس و در تحت اجناس پانصد ضرب نہدوق چھما سے کہ بگوشی  
 عظیم آباد سے رفت در رسید و گرگین خان فراحت نمودہ راضی بگذار شستن آن نبود ستر امیث مکرر بر اعدہم تلاشے آن کشتی  
 و سردادن بدون فراحت و تجسس موافق معمول معروض داشت شخصش پذیرا سے نمی یافت علی ابراہیم خان گفت کہ کاوش  
 درین خصوص فائدہ ندارد اگر اتفاق منفر راست رفتن بند و قہما بگوشے چه قیاحت دارد و اگر جنگ هست بر دو ہزار بندوق  
 بالصد و یکہ ہم اگر افزو و باشد چه سے شود بہر گاہ از دو ہزار جنگیدہ و ہزار و پانصد ہم توان جنگیدہ عالی جاہ گفت کسی این سخن با  
 گرگین خان نمی تواند کہ بگوید علی ابراہیم خان فرمود کہ اگر مرصے حضور یا شد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالی جاہ گفت

ذکر جنگیدن سترالسن عظیم آباد بامیر محمد خان و کشته شدن سترالسن

التمنه رفته بالو باید گفت و باید پرسید تا او چه صلاح میدهد علی ابراهیم خان قبول نمود عالی جاہ منظر بگشته راجہ نوبت راستے و علی ابراهیم خان را پیش او فرستاده شد ما سے آمدن او بدر باره استناره و خصوص این کار نمود علی ابراهیم خان در راجہ مذکور پیش او رفته پنجاهم بلای جاہ رسانیدند گرگین خان برآشت و جواب داد که من دار زعمه توپ خانه و مرد سپاسی ام با مشوره کار سے اندام مشوره از صا حبان دولت خواه خود به پرسند هرگاه حاجت به جنگ خواهد شد مرا خوانند فرمود در جنگ حاضر بوده راضی تقصیر نخواهم شد مشوره راسته دایم راجہ نوبت راستے از رعبه آزر و گے از خانوشے گزیده بسوسے علی ابراهیم خان دید علی ابراهیم خان گرگین خان را مخاطب نموده فرمود که لو اب عالی جاہ از دار زعمه توپخانه خود صلاح پرسیدہ و ظاہر است کہ بے صلاح شما کار سے نمیکند پس چرا آنچه در حق خود آقا سے خود بهتر سے دایند نمی گوید گرگین خان روسے بسوسے علی ابراهیم خان نموده خواست کہ جواب در از جواب تقصیر و تمثیل ادا کند هر دو دست خود و اما خود سے سہم دیگر گدشته گفت کہ بالفعل لو المصاحب انگلیشیان این قسم یعنی برابر سہم دیگر اند باز انگلستان یک دست خود را بلند کرده انگلستان دست دیگر را فرو گرفت و گفت اگر اطاعت مسٹر امیٹا کنند این قسم برآنها غالب آید و اگر اطاعت کنند بطور انگلستان دست دیگر منسوب خواهند بود دیگر مختار اند از سرب و مشورت آنچه پسند خاطر باشد لعل آرزو فرستاده با از انجا برخاسته احوال را من عن باعلی جاہ ظاہر نمودند و داعیہ مصالحتہ بالمره موعود گردیدہ نیاسے منا زعت گذاشته آمد مسٹر امیٹا ناچار گشته حضرت خواست اول خود راضی بر حضرت احد از انگلیشیان کور نبود آخر الامر گفت و بشنود بسیار شد کہ مسٹر امیٹا و انگلیشیان دیگر بیرون اما مسٹر سرجے رابون سیرا محمد علی و غیره عمال خود کہ در حکومت مقید بودند و مونگیر نگدشت موعود آنکہ ہر گاہ آنها خلاص شدہ خواہد آمد ستر سرجے را ہم مخصر خواہم نمود ستر سرجے برگ خود مستد گشته راضی بماندن در مونگیر شد و مسٹر امیٹا و غیره محض شدہ بسوا ک بجز و شیتہا سے خود روانہ کلکتہ گردیدند

ذکر برکتن مسٹر امیٹ و غیره انگلیشیان بطرف کلکتہ از راه دریا و جنگیدن سترالسن در عظیم آباد بامیر محمد خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعه عظیم آباد و کرختن میر مہد سے خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر بہمان روز و برگشته آمدن کبیر مہد سے خان ہمراہ فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹرالسن و غیره بہ تقدیر ایزد قدیر و کشته شدن مسٹر امیٹ در مرشد آباد و التھاب یافتن نائره عناد و فساد

چون مسٹر امیٹ دید کہ عالی جاہ مطلقا ملتہات اورا شنید و بیچ وجه خاطر دار سے او لعل نیار و ناچار در کمال خیطو کرد و بطرف کلکتہ برگشت و مسٹرالسن نوشت کہ میان ما و عالی جاہ صحبت در گرفت تہجر بجا اوله و مقاتلہ خواہد شد شما خبر دار و مستعد کارزار بودہ ہر چه از دست برآید در ان قاصر نخواہید شد مسٹرالسن ہم کہ دل پر سے از عالی جاہ داشت و با جمل عکول کیا موافق خود در کلکتہ بیغین سے پنداشت کہ بجز در رسیدن مسٹر امیٹ بکلکتہ حکم کونسل متعین جنگیدن با عالی جاہ و استزاع ملک از دست آن برگشته بخت خواہد رسید چند روز انتظار گذشتن مسٹر امیٹ از حد و حکومت عالی جاہ و جامع حبابہ پوشید چون بحساب روز کوچ مسٹر امیٹ از مونگیر معلوم نمود کہ الحال مسٹر امیٹ از احاطہ افواج عالی جاہ بیرون رفته بکلکتہ رسیدہ با تہ جنگیدن با میر مہد سے خان و تخریب قلعه عظیم آباد جزم نموده رفته بجز کترس کہ سالار فوج انگلیشے متعین عظیم آباد بود نوشت کہ مشب با کل فوج در کوشے آمد جمعیت باید نمود و صبح برقلعه رنجتہ ابواب حصار را باید کشود و در کوشے زنیہ ہا سے مستعد



ذکر هیکند میر علی آبادی با میر محمد خان کشته شد و مرشد آباد

از سبب او چوب سبک بر آمدن بالاسی حصار مرتب و تیار نموده نگه داشت و پاس از شب گذشته بیدار گشتن که بر معبر نخبه دور  
 وسط شهر خاچه داشت رفته نوشته طلب داشت و اکثر مذکور بے اطلاع از داعیه حرب و جنگ برخاسته پیش مشرلسن  
 رفت بعد رسیدن در اینجا معلوم نمود که اراده حیت میر محمد خان بخیر از داعیه انگلیشیان در قلعہ پنجمه عظیم آباد که دارالاماره  
 صوبه مذکور بود در استراحت و افواج متعین فیصل با سبب حصار نیز بنا بر بخیر کے دبی انتظام سے ضوابط کا حال کیا درین دیار  
 رواج و انتشار یافته بعضی حاضر در خواب و مایا و اکثر سے در خانہ سے خود مستغرق عیش و آرام بودہ مستعد قلعہ دار کے  
 نبود میگر کترش و غیره انگلیشیان با افواج ہر پاسے خود پاسے جلالت پیش نہادہ زمینہ پاسے مرتب را بر دیوار حصار از طرف  
 بر چیک بر لب دریا سے مابین حویلی میر عبدالمکر و کوٹھے انگلیشیہ است گذشتہ سحر روز جمعہ دوازدهم ماہ ذی الحجہ الحرام سنہ  
 یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش ہجر کے بقیم جرات بالاسی حصار بر آمدند از تحفظان قلعہ قلیل جاسے کہ در گرد و نواح آن مکان  
 حاضر بودند بعد افعہ پرداختہ بعضی از انگلیشیان و تلنگہ ہارا مجروح ساختند باقیماندگان اندرون شہر درآمدہ یک فوج از  
 بازار کلان کہ مابین دروازہ مغربے و قلعہ پادشاہی سے است و فوج دیگر از کٹرہ نوذر در راستہ محلہ دیوان شملک کنیاں پتھر  
 گذشت میر محمد کے خان و دیگر افواج متعینہ شہر و حصار شیندن آواز توپ شملک خبر دار و از خواب غفلت بیدار گشتہ  
 بہرہا تیکہ در ان اضطراب میر گشت بر رو مخالفان شتافتند تا بسرشتہ گو رہیہ رسیدہ مقابلہ رویداد از ان طرف  
 شملک بندوق و سردا دن توپ چہرہ دار آتشبار سے شروع افتاد محمد امین خان مع چند کس کہ ازین طرف مجروح گشتند  
 دیگر انرا پاسے ثبات و قرار بلغزید و شکست بر میر محمد کے خان و شیخ برکت علی و محمد امین خان و غیرہ افتاد میر محمد خان  
 از راہ دروازہ مشرقی بدر رفتہ ارادہ رفتن بسوسے مونگیر نمود و شیخ برکت علی مضطرب الاحوال از کٹر کے رائے  
 بدر رفتہ بے سرد پا بر لب دریا چہ دیوہ رسید و مضطرب راہ سے برید محمد امین خان برگشتہ داخل عمارت چہل ستون  
 زمین الدین احمد خان گردیدہ دروازہ را برو سے خودیست و در اینجا مستعدہ افعہ نشست تا چہ پیش آید و لال سنگہ ہزاری دروازہ  
 قلعہ پنجمہ را بستہ بعد افعہ ایستاد و بندوق میر و از چہل ستون ہم گوسے بندوق ہمیں قسم سے بارید و افواج انگلیشیہ در تمام شہر نشر  
 گشتہ فیصل و خروج حصار شہر استحکم ساخت و از دروازہ مشرقی تا دروازہ مغربے غیر از چہل ستون و قلعہ پادشاہی سے  
 کہ در اینجا لال سنگہ و محمد امین خان قائم بودند تمام شہر در عمل انگلیش درآمدہ تا دوپہر ہر جا دست تلنگان و ہر کارہ و پنچ پاسے  
 لشکرا نشان رسید خانہ سے مردم را بخاطر جمع تاراج نمودہ پر کاہے در ان خانہ نگذاشتند و این عمل گاہے از لشکر  
 ایشان تا آن زمان لعل نیامدہ بود درین عمر میر محمد کے خان بفتوح رسیدہ بود کہ افواج دیگر از مونگیر فرستادہ بچاہ  
 بکنگ میر محمد کے خان و حصار عظیم آباد رسیدہ میر محمد کے خان را بہ انحال مشاہدہ نمود و کیفیت پایداری سے محمد امین خان  
 و لال سنگہ در چہل ستون قلعہ دریافتہ مع میر محمد کے خان بغیرم انتزل شہر از دست انگلیشیہ پاسے شباب عازم شہر عظیم آباد  
 شد و از راہ لب دریا تا برج درگاہ سید معروف رسیدہ سر بر آورد و لبطرف دروازہ مشرقی پورش نمود و چون نزدیک  
 بہ دروازہ مذکور رسیدند انگلیشیان دو توپ خود را از دروازہ مشرقی بیرون کشیدہ بر پل خندق قائم کردند و خود جمع  
 بستہ مستعدہ افعہ ایستادند میر ناصر دار و غمہ بان و ہران و جعفر خان و عالم خان کہ پیشتر از مالکار ارمنے رسیدہ میر محمد خان  
 را ہمراہ آوردہ بودند بغیر بانہا سے متواتر و بندوق و مانگ جمعیت افواج انگلیشیہ را متزلزل و متفرق کرد و ایندہ حملہ آوردند  
 فوج انگلیشیہ را دل از دست رفتہ پاسے ثبات بر جا سے نماند بیچ آسینے در بہر دو توپ خود زودہ راہ فرار نمودند و میر محمد خان

ذکر عظیم و سیر التاجین و سیر التاجین و سیر التاجین

مع هر سه سردار مذکور تازه رسیده در تعاقب نشان دویدند با ستماع این خبر افواج دیگر را که بر برج حصار استوار بودند نیز فرستادند  
عظیم دیدار عار فرار اختیار افتاد و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت عالی جاها گردید و حصار از دست رفته باز بدست  
و انگلیسیان گریخته و از شهر بیرون رفته کوشه خود را استوار ساختند افواج منصوره مالی جاها از بالا سبب فضیل طرفه که شکر  
بر من از دحام نموده کوشه را نیز بر توپ انداز سگ گرفت مشر السن بالقیه السیف فوج انگلیشیه تاب استقامت در کوشه نماند  
آخر شب گریخته به چادری خود که در باسقیه پوز بود رفت درین عرصه مالکارار منی با شمش پلشن و پشت توپ و سرانجام آن  
رسیده با میرمهده خان و غیره ملحق گردید و هنگام صبح از گریختن مشر السن گاه گشته بیست مجوس در تعاقب افواج انگلیشیه  
غزیت نمود مشر السن بر این احوال مطلع گردید و در انجا هم طاقت پایداری سگ نیافت و بسوار سگ کشتهایم فوج خود بطرف  
چهاروازا نجا در دریای سرجو که آن طرفش حد صوبه شجاع الدوله است عازم گردید رام ندیسه فوجدار سردار سارن بنگال  
بیکدیگر بود جرات را کار فرما گشته بر سه آنها تاخت و از طرف بکسر سمر مع فوج همراسته خود و دیگر افواج متعینه آنجا  
بیک رام ندیسه با بغیر شتافت چون اجل مشر السن و غیره انگلیشیه همراش رسیده بود با آنکه دوسه پلشن فوج همراست  
چیز از دست آنها بنیامد و اسیر نیچه تقدیر گشته در دست رام ندیسه و غیره گرفتار آمدند و این خبر مفصل لبای جاها  
رسیده سرمانه از دیاد سخت و غرور و وسیله اطاعت را اگر گین خان از خرد دور گردید وقت عصر اول خبر معلوم شد میرمهده  
و مفتوح شدن حصار عظیم آباد بر دست انگلیشیان رسید و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت و دوپه شب گذشته  
خبر رسیدن میر ناصر و غیره و غالب آمدن میرمهده خان با عانت این فوج بر انگلیشیان و استزاع نمودن قلعه اردت  
ایشان و گریختن مشر السن مع یاقه فوج رسید و جان از تن رفته میر قاسم خان باز به بدش برگردید و وقت حکم  
بنواختن نوبت شادیا نه نمود و بعد آنکاره شادیا نه از نقارخانه او بگوشش اعطای ادا می رسید صبح ملازمان بر سگ  
گذرانیدن نذر مبارک باد شتافته و با رجایافته بگذرانیدن نذر میادرت حبستند چون میر عبدالقادر امین اندلیشه خبگ  
انگلیشیه حضرت بر فتن عظیم آباد داده بود که مبادا بیاس آشنائی با میر عبدالقادر با انگلیشیان ساخته از طرف خانه خود  
که متصل بکوشه آنهاست راه داخل شدن دید میر نکور و فقیر اتفاقاً هر دو برابر هم حضورش رسیده نذر مبارکباد  
گذرانیدن به میر عبدالقادر گفت که شما می گفتید که انگلیشیان مردم رازنده می خورند پس رو بروی آنها می تواند  
میر مرقوم را حواس بر جانماند و ندیده را گفت که آشنائی شما یعنی ڈاکتر فلرین با من عجب سلوک کرده فوج را منحنه در خانه  
خود طلبیده شسته این هنگامه بر پا نمود ندیده عرض نمود که من در چه عرض ام که با آنها آشنائی تو نام شدا آشنائی ڈاکتر با خا با  
ما مردم را باید که با آشنائی آقا و دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکتر دوست سرکار است ما هم دوست  
او ایم و اگر دشمن است ما زیاد تر دشمن او ایم القصد بعد از انصاع این خبر کرد احکام نوشته حکام محالک محروسه  
خود فرستاد که این ما و انگلیشیان الحال آشته و داد نامانده و او تمام متحقق گردید هر کجا ازین جا به سر کرایا شدا تیغ  
بگذرانند و شایه در باره مشر امیث حکم هر سچ براس کشتن او و همراشیش نوشته باشد یا همین حکم عام که در حشر آباد  
رسید مشر امیث بیچاره را مع همراشیش شمسوار بیگ و غیره جای داران ملازم میر قاسم خان محصور نموده بهر چند  
عجز و الحاح می نمودند که مارا زنده پیش میر قاسم خان بفرستند سفلایا سگ ننگ عار سخنان ایشان گوشش نکرد روز  
پنجشنبه تباری پنجدهم دیچه سینه بکیزار و یکصد و هفتاد و شش همراست که ازین سینه سینه آنها را زنده

عالی جاہ دستاوند وہاں روزگوشے جائے انگلیشیہ کہ بقاسما بازار اشتہار واردیہ تاراج رفت \* \* \*

ذکر تقسیم نمودن کونسل کلکتہ جنگ میر قاسم خان و بر آوردن میر جعفر خان بریاست ننگار و عظیم آباد و تیج مواد اعظم فساد و مفید رسیدن مشرالن وغیرہ انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجا و جنگیدن محمد تقی خان بہادر در نواح کٹوہ با فوج انگلیشیہ و کشتن شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاہ

میر محمد قاسم خان چون دید کہ الحال غیر از جنگ چارہ نماند محمد تقی خان بہادر فوجدار بر هجوم را حکم خبر دار سے و تیار سے محاربہ انگلیشیہ نوشتہ جعفر خان و عالم خان و شیخ بہیت اقد و غیرہ را بیک اور دستاورد و مامور ساخت کہ بر گاہ انگلیشیان از کلکتہ بقصد رزمہ بر آید خانمذکور بمقابلہ دستاورد افواج متعینہ بمبر شد آباد رسیدہ سامانے کہ حاجت بان بود از سپید محمد خان نائب نفاست مرشد آباد در خواستہ بطرف بلا سے و کٹوہ بیرون رفت و محمد تقی خان بہادر نیز با فوج آراستہ خود از بر ہیوم نہضت نموده و کٹوہ اقامت در زید چون خبر کشتن شدن مشر امیت کلکتہ رسید شمس الدولہ بہادر گورنر خطے متضمن تہدید و وعید بسید محمد خان نائب عالی جاہ نگاشت بجل مضمونش آنکہ کشتن مشر امیت بیچارہ کہ بسفارت رفتہ بود از چہ راہ بعل آمد و این بیت ہم در آن خط مندرج بود بیت باین شایان و رسم کیان \* فرستادگان امین از زیان \* و نیز خلاصہ این مضمون اندراج داشت کہ اگر این حرکت زشت برای خودی حکم آقا بعل آوردہ اید سزا آن در کنار تھانہا وہ خواهد شد و اگر فرمان میر قاسم خان نموده اید تقسیم تاکر و کار جهان در میان ما و ایشان چہ خواستہ است و بعد ارسال این خط کونسللیہ ہاسے کلکتہ را آتش بجا نہاد و گرفتہ اجتماع نمودہ و شمس الدولہ را حاسے عالی جاہ دانستہ دشمن او نیز بودند اتفاقاً شمس الدولہ در آن روز کسل مزاحیہ عارض و لائق آمدن بکونسل نبودند اور کونسل حاضر شدہ مشر شنگ عماد الدولہ بہادر جلالت جنگ را کہ بہ شمس الدولہ بکیدل و یک زبان و خود نیز از جملہ کونسلہا بود در کونسل فرستاد تا مذہب ہاسے شمس الدولہ خواستہ در جواب سوال انچہ حاجت افتد از طرف شمس الدولہ گفتگو نہاد بعد از آن کہ مشر شنگ شامل اجتماع کونسل گردید کونسللیہ ہاسے دیگر احوال شمس الدولہ را پرسیدہ نہاد نشر احوال بہر تنگناک نمودند و طاقت شان افزود چون این اجتماع بارادہ مشورہ مجادلہ با میر قاسم خان بود گفتگو سے این امر شروع نموده از شدت غیظ و طیش و در گفتگو سے خود دار سے نتوانستہ بعضی سخنان نامناسب بت شمس الدولہ و مشر شنگ بزبان آوردند مشر شنگ با آنکہ کہ تامل بود تا بسخنان مشر بالن نیارودہ با ہدگر خوشونتہ و در میان آمد شمس الدولہ باستماع این خبر بلباس حالت بیمار سے کہ در برداشت بکونسل خانہ شتافت بعد از ورود و وقود دوران مجلس پرسید کہ صاحبان چہ سے فرمایند و مرخصیہ چہیت اکثر کونسلہا کہ با مشر امیت و مشرالن ہجوم وہم نفس باعالی جاہ و شمس الدولہ ناخوش بودہ اند و کشتن شدن مشر امیت و مغلوب گشتن مشرالن ننگ بر جرات شان پاسیدہ بود از شدت غضب لھا طالع مال زبان ہمین مقال کہتا بند کہ مرخصیہ غیر از مقام مشر امیت از عالی جاہ و جنگیدن بان کینہ خواہ دیگر چہ سے تواند بود شمس الدولہ در جواب آن بر کاغذ سے نوشت کہ نہ مشرالن و غیرہ جائے بسیار از سرداران سولداران انگلیش در دست میر قاسم خان گرفتار اند بہر گاہ ازین طرف افواج ما بجنگ عالی جاہ دستتصال آوزد یقین است کہ بر اسرا انگلیشیہ عالی جاہ با قانع خواهد کرد و مناسب و مصلحت آنست کہ اول نبر سے و آشتی استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک سبے پاک نمایم و بعد از آن بنا زہد و انتقام برداریم چون کونسللیہ ہاسے دیگر را طعن غالب بلکہ یقین بود کہ شمس الدولہ حمایت و نصرت میر قاسم خان سے نمایان سخن اورا ہم محمول بر تیز ویر نموده بر آشفتنند و در جواب بران کاغذیکہ شمس الدولہ

نویشته در کوشش انداخته بود هر یک بدستخط خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان را میرزا قاسم خان بکشد ما را غیر از انتقام امری دیگر  
 با او منظور نیست و برگرد آشتی با او نخواهیم زد شمس لدوله کافه مذکور را که دست او نیز عمده پیرا فرغ بدناست او بود بر داشته در وقت  
 گذاشت و گفت الحال بدون تامل برخواست پیش میرزا جعفر خان بایدرفت و او را بجای میرزا قاسم خان مخصوص ساخته با فوج خود  
 باید فرستاد و با تفاق پیش میرزا جعفر خان آمده خان مذکور را تکلیف امارت بنگاله و رفاقت عساکر خود نمود و بعد گفتگو و تعیین بعضی  
 شروط و استحکام قول و قرار بایمان و اقسام تنیه سفر کشود و میرزا جعفر خان درست و بجا زکلفه بار او و عدال و قنل با عالی جاه  
 برگشته اقبال برآمدند و مشرانس غیر انگلیشیان بدست رام ندیسه فوجدار سرکار سارن و سمر و گرفتار آمده توپ و بند و جها  
 چمتای اینها مع اسباب و سرانجامیکه در کوشش و باقی پور همراه مشرانس بود به ضبط سرکار عاقله جاه درآمد انگلیشیان مقید را  
 میرزا جعفر خان حسب الحکم عالی جاه بونگیز فرستاد و عالی جاه مشرانس غیر سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سوله اوان چهار  
 رانیز مقید داشت و سرکار انگلیشیان بدست عمال میرزا قاسم خان آمده بودند با ناهاکم فرستاد که چهاره بار از تیغ بکزدانند بعضی  
 از آنها ترحم نموده بعضی کار فرموده چند روز دنگ کردند بعد از آن انقلیه فوج انگلیشی مشا بد گروید مقیدان را سرداوند بعضی  
 از آنها که خیره سرب خرد و بطرف مغرب دور از فوج انگلیشی بود و اند مقیدان بیچاره را نیز بر تیغ بیدریغ کشیدند مشرانس نیز  
 انگلیشیان را بچوالات شیخ فرحت علی بوگرگین خان سپرده گیال تاکید در حفاظت و نگهبانی آنهاست چون روزی که ذاکر فکر  
 احوال عسرت و تصدق خود بفقیر گفته فرستاد و فقیر نظر بر اینکه آن عزیز آشنا و بر من احسانها کرده سخنی در باره او گفتن ضرور است  
 و هم باعتبار اتمقنای وقت مصلحت شمر و چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آدم او نزد بنده بجایه بی شبهه رسیده با  
 اگر من اظهار این امر کنم از من بگمان تر خواهد شد لکن احوال ذاکر بجایه جاه گفتم جواب داد که آشنای شماست مضائقه  
 ندارد که درین وقت خبر گیری او نماید اما این سخن بطرز و کنایه بود بنده التماس کرد که ما حساب عاقله زیاد تر از من آشنایست  
 و خاطر داریش بسیار می شد بنا برین عرض کردم اگر غلبتت بجال او منظور باشد بعمال بید و اگر تفصیر و از سرکار باستان مرا کاری باو  
 هر چه بهتر دانند بعمال آرنده تقسیم کرده فرحت علی را پیش خواند و گفت که ذاکر لعلجام حسین خان پیغامها فرستاده ایشان خود چو  
 دوست من بودند اطلاع کردند همین قسم صد جا آدم باسه او میرفته باشند و شما خبر از پس پیش خود ندارید آئینه احتیاط کنید  
 که او را در ماکول و نلبوس و ضروریات دیگر تصدیق نشود اما احتیاط کنید که آمد و رفت پیغام و سلام از بال شکر بیان نباشد که مبادا  
 فتنه بانسه بزرگ حادث شود و بنده بجان خود ترسیده دیگر ازین مقوله با او سخنی نگفت و انگلیشیان بیچاره بگمان غفلت  
 و احتیاط در دست مردم مذکور تا بر رسیدن عالی جاه و عظیم آبا مقید برده اند \*

ذکر سربلندی شیخ بهیت مشهور عالم خان و جعفر خان و غیره از فرمان محمد تقی خان پیش قدمی خود سر  
 نمودن در جنگ جماعه انگلیشیان و نفاق و زیدین سید محمد خان نائب مرشد آبا و پاتمجه لقبی خان

محمد تقی خان بهادر که در الحقیقه سردار و لائق ریاست و سرور بود با سید محمد خان نائب مرشد آبا که مرد پوچ و بی شخص بود در اوقات  
 فروغی آورد و چگونگی می تواند شد که جوان هر دو کریم طاعت خیس لیم نماید ازین ممر همیشه سید محمد خان التماس کینه او در کانون  
 خود می افروخت و بر التماس شک و حد نیکنایه و بلند آواز گه او می سوختند و بنیولاک خان بیچاره مذکور سخنگ انگلیشیان  
 با سوگند در نواح کثوره رسید بعضی اسباب و آلات و ادوات حروب از سید محمد خان که حاکم شهر و صاحب اختیار خزان و اسباب

آنجا بود طلب سے بود آن احمق باز دے شکست یافتن و بر ہی کار او در ایصال اسباب و سر انجام مطلوبہ تعلق سے و زبرد و قباحت  
 تا این کار کہ موجب خست و خسران او و آقا سے او بود ہی تمہیدتا آنکہ افواج متعینہ از نو گنہر شد آباد رسیدہ عازم پیشتر گردید عجبیست  
 کہ فوج مذکور را بنا بر اتفاقیکہ خود از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب اجدم شمال فرمان محمد تقی خان نمودہ باشد ہمنص  
 آنکہ چون شیخ ہیبت اللہ و عالم خان وغیرہ نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند ہر چند نمان مرقوم با آنہا گفتہ فرستاد کہ بجا باید شد و  
 باتفاق ما باید بکبید آن اہلمان خود سرگوش بفرمان او نکرده آن طرف بجا گیرتے علیحدہ فرود آمدند و روز دیگر خبر بر آمدن دو پلٹن کلشیہ  
 زنیات کہ ظاہر کوئی جماعت مذکورہ در آنجا بود ششیندہ فوج مذکور را را دہ رفتن بر سر آنا سر خود نمود و محمد تقی خان را گفتہ فرستاد کہ  
 مدد ما بر بعضی از برق اندازان باید نمود محمد تقی خان بنا بر سر انجام کار سرکار و رفع بدنامی خود شیرجہ ہا کہ خود بہر سائیدہ و جوانان  
 چیدہ بر اجزائے ہا سے مذکوریدہ روپیہ ہر اسرے نگہداشتہ لجنابلہ ولایت دہ ہا سے و یوز ہا سے و منک ہا سے ہر انہا مقرر  
 کردہ بہ قدر لیاقت سردار سے در ماہ ہر یکے از ہنہا پانزودہ روپیہ و شصت روپیہ و صد روپیہ مقرر کردہ ہمیشہ از انہا  
 مشق برق انداز سے رو برو سے خود سے گناہید و ہر اسے بار بردار انہا از سرکار خود و یا بود گا و دستر وغیرہ مقرر داشت تا انہا را  
 سوا سے جزا از شیرجہ و سازان دیگر بار سے بردوش و جاسے عذر سے نباشد پانصد نفر جزا از سنجہ انہا مع فرامرز چلیہ  
 خود کہ سالار آن فوج و مریدے آن جماعت بود بیک خود سران مذکور فرستاد و جماعت داران متعینہ مرقوم باتفاق فرامرز مسطور  
 پیشتر رفتہ با جماعت مذکورہ مقابلہ نمودند و بحین اہتمام فرامرز بران دو پلٹن غالب آمدہ پلٹن ہا سے مذکور را نا بہ ہائیکہ از انجا  
 برآمدہ بودند گردا بند و نمودار سے انہا رسیدہ جاسے مذکور را از بعضی اطراف محصور داشتند تا آنکہ وقت شب پلٹن ہا سے  
 بردوان و دیگر افواج از ہر جا و ہر مکان بدو پلٹن ہا سے مذکور رسید چون صبح شد ہیبت مجبور سے و کز و فر بسیار در میدان برآمد  
 و جنگ شروع گردید آن وقت عالم خان و شیخ ہیبت اللہ وغیرہ حواس باختہ و قدر نصیحت محمد تقی خان بہادر شناختہ بمقدور خود  
 دست و پا سے جنبانیدند آخر الامر بعد مجروح و مقتول شدن اکثر جزا از اندازان محمد تقی خان جماعت داران مذکور تا ب خلب  
 ناوردہ بناچار سے فرار سے شدند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور کشتہ ہا را اطراف خود کشیدہ گرنجنگان  
 را بہ جورد و رشکر خود داد و گفت کہ مصاحبت مشارکت اینہا فوج ما را ہم شاکستہ خاطر و در جنگ تا صر خواہد ساخت و فوج کلشیہ  
 بیشکر مذکور غائب آمدہ دوسہ کردہ از انجا پیشتر آمد

ذکر خبکیدن محمد تقی خان بہادر تمبر نیر سے کوزہ کلانی وکشتہ شدن در میدان مرو از ما بگردش آسمانی

محمد تقی خان بہادر روز دوم یا سوم پنجم ماہ محرم شروع سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت ہجری سے بغرم استوار پای ثبات و قرار  
 در رکاب گذار شدہ بر باد پاک را ہوار کہ چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی کہ ہمراہ داشت بدون استہدایہ و استظہار از اغیار  
 سوار شدہ رو بمیدان کارزار آورد و ہمراہیان خود را تسلیم و استمالت بسیار فرمودہ تھ لہن تشجیع برضگ مخالفان نمودہ ہر یکی با  
 بود فتح امید و ارساخت و بد لجوی چنان نبواخت کہ در راہ او سر باعتن آسان شمرودہ یکے بر دیگر سے سبقت سے نمود و خان  
 مرقوم سرداران ہمراہ سے خود را تا کبید نمودہ صغوف افواج خود را منتظم و منسوق داشتہ پیش میرفت چون بل فوج کلشیہ  
 مقابل گشت و جنگ در پیوست و از طرفین توپ انداز سے شروع افتاد قدم بقدم از طرفین پیش رو سے ہم سے آمیزند  
 کسانے را کہ آجال شان دران روز پیا پیا ن رسیدہ بود ہر یکے در وقت معین خود ہون گلہ توپ و چہرہ ہائیش گردیدہ ہر یکے را

می چشمید تا آنکه بدین ہی محمد تقی خان آثار غلبه و لشکرش ظاهر گشته افواج انگلیشی اندکی مغلوب گردید درین عربیه اون یکم گوئی  
 در پاسکے محمد تقی خان رسیده اسپ سواریش در میدان ملطید بر اسپ یک سو رسیده همان قسم جرات و سبقت بر خصم نمود و نهایت  
 متصل صفوف انگلیشی گردید و صفوف آنها آهسته آهسته پس ترمیمت اما انضباط و ادبیکه در آنها مقرر است جنگ کنان می رفتند  
 تا آنکه گوئی دیگر با سپ سوار محمد تقی خان رسیده این اسپ را هم غلطانید بر اسپ سوم سوار شد و تند تر پیش رفت درین عرصه  
 یک گولی در پهلوی سینه خان مرقوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بهادر در آن خود را فراهم آورد و بردوشن ایندخت  
 وزخم را از نظر رفقائے خود پنهان ساخت و باز پیشتر رفت انگلیشیان در عین پس پائی فوج را در میدان ناله بطور کین نشاندند و محمد تقی  
 بر سر ناکه مذکور رسیده متوجه پورشش بود تا بر آنها حمله آرد چون برب دریاچه مذکور رسیده راه نیافته معبر سکی حبت تر صدان  
 قابو یافته بهنیت مجوسے یکبار شلک کردند درین شلک بسیار کے از بهر اسپان محمد تقی خان رهگرا سے ملک عدم گردیدند و  
 یک گوئی بر پیشانی خان بے ہمال کہ ناصیہ اقبال عالی جاہ بود رسیده در پے رفقائے خود بہ عالم عقبی شافت و شکست بر پختہ  
 افتاده بادل دو نیم در کمال خوف و بیم گشتند و انگلیشیان مظهر و منصور گردیدہ ہم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ ہیبت اللہ و غیر  
 افواج متعینہ کہ اصلا کمک محمد تقی خان نہ کرده از دور تماشائے بودند مشاہدہ این احوال نموده راه فرار نمودند افواج قاسم  
 مجروحان را از میدان برداشته بر اسے ترا و ابہ ڈاکتر سپہ دند و خود دوسہ روز سے توقف نموده و اصلاح لشکر و تہیہ اسباب حرب  
 و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان با ستاع این خبر مضطرب گشتہ از کمال حین و بد دلے بے آنکہ مردم را فراهم آورد و جنگ  
 اسباب و اثاثہ و سامان سہ کار عالیجاہ کہ در انجا بود پرواز و مسلک فرار سپا کے اضطراب و اضطراب میمودہ راہ لشکر عالیجاہ گرفت  
 سیرا محمد ایرج خان پد رزن سراج الدولہ کہ در مرشد آباد محروم از صحبت و عنایت عالی جاہ بود با استقبال و مبارک باد میر  
 جعفر خان متشافتہ اوراک حضورش نموده سب الامیر میر جعفر خان بیرون دے برگشت و در مرشد آباد سناری بنام میر جعفر خان گردید  
 و خود فارغ البال گشتہ با ستالت اکابر و اہالی بلدہ مذکورہ پر دخت و تباریخ دو از دہم ماہ محرم سنہ یک ہزار و یک صد و ہفتاد و ہفت  
 روز یکشنبہ میر جعفر خان مع افواج انگلیشی اخل مرشد آباد گردید اندک تر از سے در شہر روسے داد و تحبہ ہائے لشکر سہل و بر دے  
 ہم لعل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولت خانہ مہابت جنگ کہ دار الامارۃ مرشد آباد مقرر گشتہ نزول نمود روز ہفتم  
 کہ شنبہ بیجا محرم سنہ مذکورہ بود مع افواج انگلیشی از مرشد آباد بارادہ جنگ بیرون رفت \* \* \*

ذکر رسیدن خبر گشته شدن محمد تقی خان بہا در بعالی جاہ و فرستادن افواج دیگر بچیک و نھور انار و ابر قاسم خان

میر قاسم خان خبر گشته شدن محمد تقی خان مرحوم در فواج کٹوہ و بردوان شنیدہ پریشان خاطر گردید شیخ ہیبت اللہ و غیرہ  
 افواج متعینہ سابق را حکم توقف بر سوتی نموده اسد اللہ خان سپہ حسین خان را کہ فوجدار ترمہٹ سما سے بود و ذکرین ربیان  
 تسلط عالی جاہ بر صوبہ عظیم آبا و گدگشت با شش ہفت ہزار سوار دیگر و مالکار و سمر و را با ہفت ہشت پلٹن و شانزده توپ مع  
 اسباب آن و میرنا سردار و قہ بانڈاران رسلے الفور کمک فوج مذکور فرستادہ در مان نوشت کہ ہبہ اتفاق در میدان سوتی  
 با افواج انگلیشیہ بجنگند و شیر علی خان فوجدار یورنیہ را سیکے از ادناسے مستوسلان نغزالدین حسین خان سپہ سہیل  
 مرحوم و در وقت میر قاسم خان بہارج علیا تر تے نموده بجاسے صولت جنگ وسیف خان فوجدار تمام یورنیہ بود نیز

تا نگید نوشت که عبور گنگا نموده، شریک مبین اسد اقتدر خان و غیره افواج متعینہ باشند اسد اقتدر خان و شیر علی خان و غیره افواج قطع منازل نموده بشیخ ہیبت اہل و جامعہ داران دیگر در میدان سوسے تلمیح شدند \* \* \*

### ذکر خبکیدن افواج عالی جاہ در میدان سکو با انگلیشیان و مغلوب شدن باقتضای گروش آسمان

روز شنبہ بیست و یکم محرم تقابرتین رومی داده مالکا باصنعی و سمر و بشارع صغوف آراستند و اسد اقتدر خان دست راست ایشان بحیثیت ہشت نہ ہزار سوار و دوازہ ہزار پیادہ بقرو شکوہ تمام استاد و در جنب ہر دو فوج مذکور شیر علیجا بحیثیت دوسہ ہزار کس جا گرفت از ان طرف افواج انگلیشی کہ طہر از یادہ از سہ ہزار کس نموده اند صغ آراگشتہ مقابل شدند و خبک در پیوست از طرفین گنگا بار سے توپ بعل آمدہ افواج انگلیشیہ قدم بقدم پیشتر میرفت اسد اقتدر خان کہ دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج ہر اسے خود نسبت میں حرکت نموده نصف میل یا قدر سے افزود راہ ہمو دزدین زمین افواج انگلیشی غلبہ بر سمر و مالکا را صنعی غا ہر ساخت اسد اقتدر خان بار قہ داعیہ پورشس باز پہلو سے فوج انگلیشیہ نمود چون راہا بران قرار یافت میر بدر الدین خان یکی از رسالہ داران ملازم عا سے جاہ کہ متعین اسد اقتدر خان بود با خوان و اعوان از ان مجمع علیحدہ گردیدہ علم خود کشتود و با اسد اقتدر خان گفت کہ من منتظر نعرہ شہادہ تھا سے شام ہر گاہ اسپان را عنان و ہید انشا اللہ تعالیٰ سبقت بر شما میگیرم باید بعد عنان دادن تا در آمدن میان فوج مقابل سکونے بعل نیاید تا انچہ مقدر است بعد جرات و پایداری سے رونماید بعد قبول این امر سید مذکور گوش بر آواز استاد چون نعرہ اللہ اکبر از ان جامعہ گنیر شنید و دید کہ فوج از جا سے خود جنبید بانو و سوار کہ در ان وقت ہمراہ داشت بر دشمن تاخت و از دست چپ او میر ناصر وارو غہ بانڈاران و غیرہ پورشس بر صغ دیگر از فوج انگلیشی آوردند و عرصہ بر فوج انگلیشیہ تنگ گردید تلنگہ با سے مقابل میر بدر الدین خان تر از یک پلشن بود پس پاگشتہ در آسید بطرف پشت سر شان بود در آمدند و از اضطراب قریب بود کہ غرق نشوند آب تا بجلو سینہ آہنا رسید بعضے از ہر اہمیان میر مذکور مجروح و بعضے مقتول در میدان افتادہ سیزدہ کس ہمراہ او بودنگو سے نیدوق در دست سپ سواریش خوردہ استخوانش شکست و اسب برادرش نیز ہما سجا رسیدہ غلطید و از پیش قدمان ہر اہمان اسد اقتدر خان نیز سبھے در میدان کشتہ و بعضے نیم جان افتادند باقی مردم ہمشاہدہ حال حیران کہ چون بسبل تپان بودند جرات پیش این نیافتہ دور تر از میر بدر الدین استادند و میر بدر الدین سدھی از خندق پر آپا دگل آن کہ بلند کردہ بودند رو بردیا فتنہ در گذشتن از انجانمی توانست می گفت کہ ہر چند صد اکردم و اشارتہا نمودم تا اسد اقتدر خان مع سواران برق انداز رسیدہ بر سرتلنگان پس پا بریزند خان مرقوم جرات نیافت و سرداران انگلیشیہ فرصت یافتہ از سر نو بارایش صغوف و بر آوردن توپ میان ہر دو عام مردم بمقابل لشکر مخالف چہ دختند و بطرف دیگر میر ناصر و غیرہ کہ ہجوم آوردہ آنا ر غلبہ بر لشکر انگلیشی طہر نمودہ بودند نیا بر نرسیدن مدد از ہیچ سوکار سے از پیش نہرودہ زمانے یسیر با فوج انگلیشیہ دست و گریبان مقابل ہمہ ستادہ ماند افواج انگلیشیہ کہ رو برو سے اینہا بود تفنگہا سے خود حسب الحکم میر آد مس برسینہ خود گزراشتہ نوکھا سے سنگین مثل دندا ہما سین برابر ہم چیدند تا خصم را مجال گذشتن از ان در میدان میر نیا بد این احوال را فخر بگوش خود از کرنل کاڈرڈو معتمد ان طرفین شنیدہ جنرل گاڈرڈو کہ در ان وقت کیتان یا لفٹنٹ بود سے گفت کہ در خبک سوتی اگر مردم عا سے جاہ مارا عبث عبث چند روز در ان میدان مشغول تلنگ نازدارند کار با تمام رسیدہ بود چون زیاسنے

در انتظار ماند گذشت و پیش قدمان حربی چنانکه ازین قدر فاصله بدشمن توان زدند اشتهاد هر چند باشاره و آواز دعوت عقب ماندگان ننموده است و از آنجا که دزدکسے امداد و امانت آنها نافرمود و بمشاهده این احوال از نصرت مالوسن کمال افسوس بودند که درین ضمن کپتان فوج مقابل مانکارارسنے و سمر و مخالفان خود را مغلوب و با فتنه دوسه کمپنی تلنگرا بجا کاپان فوج مغلوب انگلیشی فرستاد و فوج مغلوب هم مردم مقابل خود را جاملیل و بیده دریافت که کسے بعد اینها تجارت ننموده حواس خود را درست کرده اضطراب و پریشانی بحسبیت و اطمینان مبدل ساخت سیرت برالدین این احوال و بیده مع رفقا و تشکیکین و وقار از عرصه کارزار برگشت و سیرت را مرد غیره بجمالت بهانجامانده از شکست فوج انگلیشی که بعد فوج خود آمده بود در میدان مردان جان عزیز درخت مانکارارسنے و سمر و خود پیشتر روی گردان شده از شاریع عام بیاسے فرار سلگ مذلت پیموده بودند متعاقب آن هر دو بهدشمن خان هم تقدم اضطراب آوارگی و دشت ادب را گردید باقی ماندگان میدان سردر پیے او گذارشته دست از آبرو برداشتند و نسیم و غیره و سے بر پرچم علم انگلیشی و زیدہ جماعہ مذکورہ مطفر و مسفور شدند و بجز روحان مطروح را از میدان برداشته باستقلال و اصلاح احوال نشان پرده افتند و افواج بنهزمه سیر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال تا دریا چہ او دھوا که عالی جاہ برای همین قسم روز با آنرا راسته و استحکام داده بودند نموده در انجا ماوسی گرفتند و فوج متعینہ مکان مذکور مع مردم هزار میدان سوسے و تازہ متبیینان سہم کہ در انجا رسیدہ بودند بہان مکان تخص حبسہ مستقر و افرات شستند و بجائے جاہ این خبر رسیدہ موجب غریب نشویش و اندیشہای شبنانیش گردید \*

### نقل عجیب متضمن حفظ قادر قریب

کرنل گاوردو بہادر کہ الحال جنرل و سالار فوج متعینہ نواح صوبجات دکن و گجرات است حضور فقیر تقریر سے کرد کہ از جملہ مجروحان فوج عالی جاہ یکی بود کہ زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت کہ در وسط کاسہ سر شمشیر سے رسیدہ تا بہر دو شقیقہ برابر بریدہ بود و ڈاکٹر اسید شفا سے انداشت بلکه در زمرہ مردگان سے پنداشت مجروح مذکور بی ہوش بود اما چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را ہم از میدان برداشته و زخم را بجبر و لبتہ با جریحان دیگر نگذاشت روز سوم کہ بلا حفظ جریحان در حریم کار سے ایشان آمد دید کہ مجروح مسطور چاق شدہ حقہ گل کو چک بہر دو دست گرفته سے کشد و جرحت ظنم گردیدہ حاجت بمرہم نذارد اما بہر دو چشم او از نور دنیا سے محاط و محروم گردید لعل امتدای اشار و حکم بایرید \*

ذکر رسیدن خبر شکست سولجالی بجاہ و فرستادن او متعلقان و اموال خود را بہ رتہاس و برآمدن او بہ دفعہ انگلیشیہ و رکمال بیم و یاس \*

عالی جاہ بجزہ استماع خبر کشته شدن محمد قلی خان بہادر متنبہ گشته در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعه رتہاس گردید و زنہاسے بسیار کہ بقابلہ امراسے سپند در خانہ او جمع آمدہ بودند اکثر سے از آنہا را کہ باکران بر طبع حیران و قابل اطلاق بزعم او بودہ اند بہر کردہ فرمان داد کہ بہر جا خواهند بروند وزن خود دختر میر حفر خان را با جمیع نسوان کنونیہ خود و اموال اندوختہ برگشتی و انبیال و ارا بہر شتران بار نموده معویب میر سلیمان خانسا مان و راجہ نوبت سکا و بعض ملازمتی معتد دیگر بقلبہ رتہاس فرستاد و ازین ہمراہ اندک القلابے در مزاج ملازمان قایو طلب و لوکران بی ادب بہر رسیدہ



اما بنا بر تفسیر اس سیکہ از میر قاسم خان در دلی شان بود چندان تغییر و تبدل بود انتظام و اوضاع نسق اور و کذا چون خبرت یافتن فوج خود در نواح سوئے شیند زیاده تر منظر گردیده داعیہ بر آمدن از قلعہ مونگیر باغات افواج متعینہ دریا چہ او و ہونہ و دہ منحنے مانند کہ دریا چہ او و ہوا از جبال جنوبیہ راج محل گنجا یافتہ بہ گنگا پیوستہ در نہایت عمق و اکثر کنارہ اسے او صحرا ہی خار دار است و غیر از سبیلے کہ بران دریا چہ عالی جاہ ساخته است راہ دیگر ندارد عالی جاہ دریا چہ مذکور را چند قدم عقب گذاشتہ پیشتر از ان خندق عمیق کندہ و سد سے بران در نہایت متانت بستہ بکوہستان متصل گردانیدہ ماورا خندق مذکور جیسے عظیم عمیق از دامن کوہستان تا نزدیک دریا گنگا است و بران خندق ہم سبیلے خام بستہ و در سد راستے پریچ و خم بطور قلعہ گذاشتہ عبور و مرور اختصاص بہان یک راہ دار و غیر ازین راستے این طرف گنگا براسے راج محل نیست مگر کسے از گنگا بر کشتی عبور نماید این نیز در صورت فراحت افواج متعذر است نہا برین جای مذکور را کہ اصعب طرق فی الحقیقہ است مانی جاہ استحکام دادہ و در حالت و بدافعہ انگلیشیہ اسلم شقوق میدہست و افواج متعینہ را فریاد تا کید و در حراست مکان مذکور نمودہ بہ پشت گرسے آنها بشارت بر آمدن خود عا قریب از قلعہ مونگیر گاشت و تاریخ سفر مقرر نمودہ و تمیہ نصبت درست دیدہ پیش خمیر را بیرون فرستاد و با حضار و جمعیت عساکر فرمان دادہ

ذکر برآمدن میر قاسم خان باغات افواج متعینہ او دہوا و کشتن بسیار از مقیدان بیچارہ و رسیدن آنا چہ انار کا گام

چون عالی جاہ از کار ساز ہیا الفراع یافت تباہیست و چہارم محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت ہجری نبوی از قلعہ مونگیر وقت شب کہ ساعت نختار بش بود بر آمدہ داخل خیام گردید و چون ہنگام کے در مزاج اور سوخ یافتہ و دلالت گرگین این شیوہ رامی افزو و درینو لاکہ اختلاسے در ارکان دولت عا سے جاہ ہم رسید از طرف مقیدان اندیشہ ہا پیدا کردہ خواہان قتل آن بیچارگان گردید ہر چند تفصیل اسمای گرفتار ان معلوم نیست اما با جہاں اینقدر رسید انتم کہ جماعہ کثیرے بودہ اند از جملہ خطا سے آنا را جہ رام نار این ناظم عظیم آباد و را جہ راج بلبہ دیوان شہناست خبک کہ بعد انتقال آن مرحوم بدیوانے میرن اختصاص یافت پس ازان در عہد عا سے جاہ نیز در اوائل مورد مرحوم و نائب نظامت عظیم آباد بود مع چند سیر و کرایان امید رام مع سپہ و را جہ فتح شکہ و را جہ بنیاد سنگہ زمینداران نگار سے و شیخ عبد اللہ کہ در پورنیہ مقید بود و اکثر از جماعہ زمینداران و دیگر نام آوران کہ در زمرہ اسرا بودہ اند ہمہ را روانہ صحراسے عدم گردانید رام نار این را شنیدہ ام کہ سبوسے پرازیگ در گلوبستہ غرق گردانید و شاید دیگران را ہم ہمین روش از دنیا گذرانیدہ جماعہ انگلیشیان بیچارہ را در کمال احتیاط مقید نگہداشت ہر چند گرگین خان در قتل اینہا ہم استعجال سے نمود لیکن عالی جاہ بزعم خود مصلحتے در بود آنا دانستہ پنشن را درین خصوص نمی شنود و سپاہینہد لیا بطو پوچے کہ دارند در ان وقت اندک سرتابیے و انہا خورد انما ز نہادہ تنگ نظر ہیا سے خود ظاہر سے نمودند و عالی جاہ بعد از او ہما ساء میگند را نید تا آنکہ آہستہ مع فوج بد جگہ چنیا نگر رسیدہ مقامات نمود و افواج سابقہ و لاحقہ بر مورچال او دہوا قائم گشتہ سداہ عبور انگلیشیان گردید و درین ضمن کہ جنگ انگلیشیہ با محمد تقی خان اتفاق افتاد عالی جاہ جریاسے رقتامی جلادرت پیشہ بود آرزو نمود کہ کامکار خان مہین ہم پر فاقش در آید علی ابراہیم خان بہادر با واسطہ این امر گردانید خان مرقوم بدل جب خود نمودہ اورا حضار فرمود و چون آمد و سبیلے لائق براسے او مقرر نمودہ در سفر نالہ چنیا نگر ہمراہ گرفت ایاسے چنیکہ در ان مکان گذشت کامکار خان را

گر گین خان تکلیف رفتن بنا که او و همرا که مورچال بودند کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر آنجا زیاد از احتیاج و اکثر  
از آنها در جاهای خود دور از مورچال محطل و بیکار نشسته اند من اگر بروم از آنجا خواهد بود بهتر آنکه رئیس مطاع بر آن لشکر  
متعین بشود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد و جان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان  
بسیجید و گفت شاخک را چه می دانید و کجا بگنجد اید آنچه من میگویم مناسب و صلاح حال است گر گین خان آرزو داشته  
شکایت نزد عالی جاہ برد و گفت کامگار خان با شتار علی ابراهیم خان بجنگ او در هوا نمی رود عالی جاہ به تعلیم کر گین خان  
با علی ابراهیم خان درین خصوص کنایه سخنان خند گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار قضیه نامرضیه بجنگ نمی رود و  
اراده اش آنکه اگر نوع دیگر شود قابو یافته شکر انعامت کند گر گین خان می گوید که شاید انتظار امر شهادت دارد علی ابراهیم خان  
عرض نمود که چاره اش آسان است بنده را در حضور نظر بنده فرموده کامگار خان را بهر چه منظور باشد با مور فرمایند عالی جاہ  
فرد خواسته نمود علی ابراهیم خان سوال و جوابیکه با کر گین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالی جاہ مفصل  
ظاهر نمود عالی جاہ هم بختن رئیس مطاع بر آن شکر او در هوا پسندید و گفت چنین کسی کیست علی ابراهیم خان عرض نمود  
که غیر کر گین خان دیگر کسی را این مرتبه جناب عالی نداده اند اما اغلب که او در دعای عالی جاہ گفت چنانکه در آنجا  
عرض نمود کار سیت بتو به نزدیک امتحان شود عالی جاہ که تکلیف رفتن بکر گین خان نمود جواب داد که احوال او در هوا  
انچه ارشاد می شود واقعیت و مرا هم خبر رسیده لیکن من پاسه خود را بیایم عالی لبته ام و در این دار و گیر خیالی عالی  
را تنها گذاشتن نمی توانم بهر صورت کر گین خان زلفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان بر ارفع بدنامی خود در این  
بر رفتن بیریوم بر آتیج فساد نمود تا رفقه در آن نواح آشوبی و شورش افکنند و فواج انگلیشی را پریشان خاطر کرده  
در تذبذب اندازد چون قدری او در نبود قبل از ورود داد قضیه او در هوا انجام یافت و از شدت برسات و طغیان آبها که  
در بنگاله با فراغی باشد راه نمک تازسد و گردیده فرصت چپاوسه نیافت و بعد شکست او در هوا کامگار خان  
برگشته بجای خود رفت و لشکر عالی جاہ پیوستن نتوانست و سهرین آوان که میر قاسم خان بر دریا چو چنپانگر  
مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقربا پاسه میرزا حسن برادر صفدر خنک و از اولاد نجف خان صدر عهد و  
امیران و بالفعل سپه سالار سلطان سهند و امیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر خنک جان آیده  
تنها با سعده و دسے از رفقا از مالک محروسه اش برآمده بخدمت عالی جاہ رسید او درودش را منقنم شمرده رفت  
خود و بحسب خواهش او بدو کمک مستحفظان مورچال او در هوا مورچستاد

ذکر بد رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهبد از لشکر عالیجاه  
بے آوان و اطلاع بطرف پورنیه و سفر نمودن ضلع مذکور بتایسید آکه

سهرین حسین و حسین میر روح الدین حسین خان بهادر سپهبد از لشکر عالیجاه  
میر قاسم خان در سوگیر میگنزد این دو سبب لائق مشا بهره نمی یافت گاهی قلیل جمعی میر قاسم خان سرکه او سنی فرستاد  
و بعد از اوقات گذرانیده بفرود ختن اسبابی که میر داشت معاش می نمود و امتها از فرصت نبود کشتی توتکه کینه  
بهر سبب دیده و ملاحظه اش را با لغام راسی ساخته در زوایا پاسه سواحل گنگا نیام رفاقت عالی جاہ و عدم سبب سفر

شکے نفعے نیکذرائید و پاپان کار میر قاسم خان سیدید ناگمان ہے خبر از جمیع دوستان بطرف پورنیہ پہنارفتہ درسیاستے  
شب بخانہ محمد سے بیگ پیرزادہ پر خود نرود آمد اور بر جان خود سے دار خبگ از سیاست عالی جاہ ترسیدہ مانگ  
اور از خانہ خود بلکہ در پورنیہ صلاح ندید و گفت نرود باید برگشت سپہدار خبگ بر جان کشتی سوار گشتہ در دریا چہ کرے  
قدیم کہ چارہ نچ کر وہ دور از آباد سے پورنیہ و محل اجتماع دریا چہ مذکور بانہر سونہر اکہ زیر آباد سے مذکورے گند و بود و گند  
از دریا چہ مذکور نفعے بادوسہ خدمتگار بہ تبدیل نام پنج شش روز گذرائید و بعضی ہر کار ہا را مقرر ساخت کہ خبر خبگ  
نہرا وہ ہوا قبل از انتشار باورساند چون انگلیشیان برستحفظان او دہوا غالب آمدند و شکست بر نوکران عالیجا  
افتاد اول خبر میر روح الدین حسین خان رسید و شیر علی خان فوجدار پورنیہ متعین افواج مستحفظہ او دہوا و مکان مذکور  
از فوج عالی بود و دو برادر او بامعہ و کوردار الحکومتہ مثل الخ وقت افتادہ بودند و ز خطیبے قریب بد و لکہ رویہ  
برگشتہا بار شدہ بنا بر ارسال خرج لشکر متصل بکشتی سپہدار خبگ توقت داشت و پیادہ چند نگہبان آن بودہ اند  
سپہدار خبگ خبر شکست او دہوا بصحت دریافتہ سرشب باز بخانہ پیرزادہ مذکور در آمد چون پیش مدت سے سال  
حاکم آشنا و در عہد صولت خبگ مرحوم نیز داماد او و ہر صورت مخدوم مزادہ مردم آن مکان و از خاندان عمدہ و ہزاران  
کس توکر پیش و ممنون احسان این عزیز بودہ اند اکثر دوستان مخلص خود را کہ اعما د برانہا داشت نفعے طلبیدہ  
ہر یکے گفت کہ بر کس باشا آشنا و صاحب جرات و اہل یراق باشد امشب ہمہ را نزد من باید آو رو کہ صبح انشا اللہ  
تعالی برسند ایالت اینجا جلوس سے نامیم دوستان مخلص چار سو دویدہ و اصد قاسمے معتقد خود را فراہم نمودہ حاضر  
آوردند تا صبح جمعیت صد کس کسے کم پیش بر سر او جمع آمد اول وقت نماز گوردیال سنگہ را کہ تک پروردہ خاندان  
او دوران وقت مقصد سے کار گزار پورنیہ بود طلبیدہ و در غفلت حاضر شد بجز حضور او را در قابو سے خود آوردہ سپر مستدا  
نمود و خود بر اہم اقبال سوار گشتہ بے خبر بر دار الامارہ بخت و نائب شیر علی خان را کہ او و منیب او ہر دو تک پرورد  
پیش بودند بظہان و کرمات زمان رکاب سپہدار خبگ گرفتہ در حضور آوردند و او غیر از اطاعت و گذرائیدن نذر واداکے  
آداب مبارکباد چارہ ندید سپہدار خبگ در دار الامارہ برسند فرمان روانی جلوس فرمودہ حکم بنواختن نقارہ شاویانہ  
نمود حسب الامر عمل آمدہ اجبا و نوکران قدیم خانہ نشین مع مواسلے و ایاسے حاضر آمدہ نذر مبارک باد گذرائیدند ہمان وقت  
مردم معتقد فرستادہ کشتیہا می خزانہ را کہ بجاسے خود گذارشتہ آمدہ بود کشیدہ طلبیدہ و ہر کار سے و معتقد سے و حسین خان  
عسے و خطوط مبارکباد میر جعفر خان و انگلیشیان نوشتہ فرستاد چون میر جعفر خان را ہنوز خبگ بجاسے جاہ باقی بود  
این امر را غنیمت شمر دہ سند خدمت پورنیہ بار قائم الطاف و مواعید اعطاف بنام او نوشتہ فرستاد و سپہدار خبگ  
بصرت بخت بیدار برسند فرمان روانی پورنیہ اتکانمودہ حکمرانی و مہربانے براعاسے وادانے آماز نہاد و حکومت آنجا  
براسے او مقرر گشتہ تا واسطہ عہد نیابت نظامت ظفر خبگ کمال برقرار ماندہ

ذکر خبگ او دہوا و ظفر یافتن جماعہ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریا چہ او دہوا و مورچال آن نظر تماشاش فارغ البال بداعتہ افواج انگلیشی نشست ہر دو ہفت  
ذہریق اندازان از حد گذشت اسد اشرف خان با فوج خود و سہروا کارا رسنے واریہون با توپ ہا و بند و قہاچی چپاسے

و محمد تقي خان نعت اکبر علی خان ننگ باشته و عالم خان و جعفر خان و شیخ بهیت افندو میر بهیت علی بخش و بعضی افواج مع ساله  
 و اتباع و ذور محافظت سندن کوسے پر و ختنه اما عبور مخالفت از انجا مستعد شمرده اوقات را خصوصاً در شب نفلت می گذرانید  
 و اکثرے که نام سردارے و ننگ باشته و ننگ باشته و ننگ باشته بودند شرب خمر و تماشای ساسے رقص و خوابیدن با افواج مشغول بود و اند  
 درین عرصه میرزا نجف خان که وارد گردید بعضی مردم از رفقاسے میر سیدے خان برادر اسد الله خان و بعضی از پسران پسران خود  
 ملازمان ماسے جاہ چیده بهر اسے خود گرفت و بر مورچال اودھو رفته از کوهستانیان انجا بلدهے بهر ساینده رایجی پایب از  
 جیل که سدیور شس انگلیسیه بود پیدا کرد و هنگام شب وقت سحر از ان راه بیرون رفته در غفلت بر شکر انگلیسیه جائیکه نیمه گاه  
 میر جعفر خان بود تاخت و تزلزلیے در ان محسوس انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده قاصد کشادین کشتیهای  
 خود گردید بعضی از افواج انگلیسی رسید و تدارکش پر دخت و میرزا نجف خان دست بر سے نوده به اسے خود برگشت ازین  
 قسم نگ تاز که کر رعل آمد انگلیسیان در نفس راه افتادند که از کجا این مردم بر سے آیند ظاهر اسود اوسے از انگلیسیان بر سے  
 قبل ازین سنگامه از جامه خود گر نیخته در سلک ملازمان عالی جاہ بود و موافق ضابطه مستمره بر گاه او بدست آن جامه می افتاد کشته  
 می شد ازین راه که میرزا نجف خان بیرون میرفت انگلی یافت و شبی بنا بر احتیاط از ان راه خود رفته نشانی جا بجا گذشت و خود  
 بر کنار جیل رسید و بزبان انگلیسی فریاد بر آورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان و بهید را بهر سے نوده شمار با کاک  
 مورچال سے رسانم بعضی از سرداران اود از را شناخته خود و پیمان امان را سوگد با بیان غلط و شداد نمودند و او آمده ملاقات  
 کرد و بعد و جمعی شبی مقرر گشت که او آمده همراه بر دتا آن عرصه زمینها ساخته و اسباب پوشش آنچه باید آماده نموده انتظار آمدنش کشید  
 او ننگی از شب گذشته رسید و پلشن گرانڈیل که کرنل کاوژو در ان وقت لغت آن پلشن بود با این کار را مور گردید و علامت عروج  
 بر ان مورچال با سید یک چنین مقرر گشت که هر گاه پلشن مذکور را عروج میسر آید مشعل مهتابی روشن نماید پلشن گرانڈیل تو سدان  
 و بندوق را بر سر گرفته چون نصف شب گذشت بدالات انگلیش معلوم از راه جیل که اغلب کم از یک میل نخواهد بود در ان شب تار  
 در عین آب که جانی تابینه و جائے تا کر بودے نوده در دامن مورچال مذکور رسید مستحفظان آنجا اکثر بنیاب استیجا و عبور مرور  
 از ان آب در خواب غفلت بود و اند پر دلان انگلیسی زمینها گذاشته بالا بر آمدند غیرے نواز سے بیدار گشته خواست نفس کشد  
 یا دے در غیرے خود جسد بالا بر آمدگان بر خم سنگین بندوق که بطور سنان میباشد کارش تمام ساختند و مجلسی معتد به چون  
 بالا بر آمد صفوف آراسته مشعل موعود بر افروختند افواج و رؤسای انگلیسیه محاذ سے پل و دروازه که مستعد و منتظر بود و اند  
 مجبور مشاهده مشعل هجوم آورده با فروختن آتش حرب و قتال و قنبار انداز سے و گوله افکنی توپ استعمال و از دوام نمودند  
 و پلشن مذکور فریاد مستحفظان نفلت شمار خواب آلوده را زین شلک آتش بار گرفت در اول شلک جائے کشر مع محقق خا  
 ننگبایست مجروح و پخته از انجا مقتول شدند و میر بهیت علی غازی پورے که بخشے بعضی افواج بود نیز مقتول گردید و بر کار  
 خواب غفلت جیت غیر از فرار در باره خود چاره ندید چون احوال بقیه اسیر تا بنیاب رسید فوج انگلیسیه که رو بر و دروازه بود نیز  
 در آمد و ستیخ عظیم در فراریان افکند و مردم مضطرب خود را در دریاچه مذکور افکند و بعضی با عمل نجات رسیدند و بر سے غرنی گردان  
 مات گردیدند سرداران انگلیسیه بنیاب سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشته یک بهره خود را که عبارت از طش نفلت نفلت  
 بر بی نخته دریاچه مذکور مستاده کردند مثل سهر و مال کار و غیره که بیشتر بر رفته بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان که خلق جسا  
 بود نیز کوسے آند یک سیرت که عبارت از ننگ باشته مورچال است است اسپ و براق و اسباب خود را گذاشته در نهایت ذلت

دو فرسخه عریان از غرت جلعی بدرستی و میرزا نجف خان با سعد و دو سه ازرق قاسم خود راه کو بهستان گرفت و امید افتد خان  
 پیاده پا دو میل راه پیو ۲۰ سپی سپه اسوار سے یافت پیش قدمان عرصه فرار با اسباب و اختیار قطع طریق نمودند و پس باندگان کسے  
 که حیالش باقی بود بیدلت تمام ازان جا را بکسی یافته با خوان و احباب خود بلیشکر عالی جاہ پیوست شب دوشنبه بیت و ششم  
 مندرسه بکیزار و یک صد و پنجاه و هفت پھر سے بنو سے صلی الله علیه وسلم پوشش مذکور لعل آمد و چار گز بسے روز مذکور برآمد شکست  
 فوج میر قاسم خان بانجام رسید و اتواج انگلیشه ظفر یافته قائم مقام گردید روز دوم یا سوم خبر این شکست که میر قاسم خان شکست  
 بجائے جاہ رسید و وسیله پریشانی خاطر او گردید تمام روز نیاچار سے گذرانید چون شب درآمد بعلل گرگین خان مراجعت بمحاربه  
 تبریح یافت و عالی جاہ ساخته از شب باقیانده بے آنکه روسے کسی بتید سوار شد و بنوگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقا خود  
 ره سپر گردید و بنوگیر رسیدند عالی جاہ در تصبه مذکورہ دوسر روز توقف نموده اسبابے قلیل که در قلعه بود برداشت و موجودات  
 سپاه بنا بر اظهار امتداد خود در استکشاف مزاج ملازمان در باب اطاعت و عدم اقیاد و دیده ازان محروم و کسب حاصل نمود در ان وقت  
 علی ابراهیم خان بهادر التماس کرد که بیشتر در باب رها کردن سرداران انگلیشی محروض شده پذیرائی نیافت الحال هم اگر واگذارند  
 کمال نیکنامی است و اگر منظور نباشد مردان را ننگد آشته بعضی از نسوان که ازان جماعه گرفتارند بسوار سے بچره با احترام پیش میر  
 آدمس باید فرستاد بر آشفته گفت بگرگین خان باید گفت چون با و گفتند بخجید و گفت این وقت کشتی کجاست و التماس فرمایند  
 امر که نهایت مناسب بود نمود و عرب علی خان نام عربے را که از نواح بغداد و نهایت نامر در پراز حماقت و لدا و دوازرق قاسم  
 گرگین خان و مستوسلان او بود قلعه دار سے بنوگیر باد و پلشن معین نموده بطرف عظیم آباد نهفت نمود و مستر الس و مشرجه و  
 مشرکشن و غیره انگلیشیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص تا بنا که رهوایا بے نیست که در کل لاجپان گذشت  
 و اکثر مردم باندیشہ بچور از پلن هوا که از کشتی درست نموده بودند و مرور راه که از طغیان آب گرداب بپاکت اکثر حیوانات بود  
 اراده پیش روی نمودند بنده و یوسف علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور و میر شطارسے و میرزا باقر و میرزا عبدالعزیز  
 اخلاف آقا میرزا سے سرور با اتفاق سبقت نموده از پلن رهو گذشتیم و یک روز در اسجا توقف نموده شب دوم کتابخ آن فضل  
 در خاطر مانده ساخته عظیم و انقلاب جسمی بود ادا ساخته مذکورہ کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نمود و آن اجل گرفته بمکافا  
 بیاطنی خود گرفتار آمد و جهان بے بقار زود پدید ساخت \*

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل و کشته شدن او و تقدیر خدای غرور جل و کشتن  
 میر قاسم خان جلک سیپه برادرش از راه عناد و مقتول شدن انگلیشیان مقید و عظیم آباد

گرگین خان که کینه نالمی در دل داشت و خود را بتقلید از جماعه انگلیشیان سے پنداشت در نسق ملازمان بتبع انگلیشیان نموده  
 میخواست که در اضطرار و طغیان یکسان بار قاسم خود برعب و سلطوت بسبر برد و بنید انتست جماعه انگلیشه بچندین جهات  
 بر این تسلط و نسق بر ملازمان قدرت یافته اند و ضوابط موعودہ آنرا اکنون در طبائع آن قوم بنزله طبیعیت گردید و مصراع  
 از مقلد تا محقق نرفته است و بیچاره است که باغین خدیجه تجارت گذرانند و بنا بر دور و زده دولت و قدرت بر غیر قوم خود که متاد  
 جان آداب نباشد چگونه می تواند که نسق انگلیشه تن تنها جاوے نماید عیبت کلا غنچه کبک را گوش کرد و بک کشتن  
 بر فراشش کرد و القصه عالی جاہ دوسر گزوه از رهو رسید و منزل نمود گرگین خان عبادت معهوده پیش از جمیع لشکر

نور کفر قارہہ گر گین خان پکا لنگل جمل و کشتہ جکت سیدہ عزیز

فرود آمدہ در پال حیمہ خود بود و ناگهان دوسہ طرق سوار کہ ساختہ و آراستہ او بودہ اند حاضر آمدہ در سخاہ خود خیزے در خواستند و جوا  
تند و بلخ داد آنا انقلاب احوال را دیدہ در تقاضا شدت و گفتگو سجدت نمودند گر گین خان تصور ایام سپاہی نمودہ گفت کسی نیست  
کہ اینبار از پیرہ نگہدار و آنا فرصت غنیمت دیدہ تا خود بدام افتند شمشیر با کشیدہ لبہ چار زخم پے در پے گر گین خان را از پا می آورد  
و عجاتہ بر سپان خود سوار گشتہ راہ محراب گرفتند خبر گشتہ شدن از شهرت گرفت ما کارار منے سواران مذکور را از حد بندوق و اسلحہ  
دیگر و در تردیدہ دوسہ توپے کہ پراز چہرہ بود بطرف آنا سرداد صد کہ توپہا کہ بگوش مردم اردوسے عالی جاہ رسید و وصول و  
حدود انگلیشیان را تا بگر گین خان قیاس نمودہ آواز توپہا را محمول بر جنگ کردند و عالی جاہ نیز ہمین خیال کردہ بر نیل سوار شدہ  
راہ میدان گرفت و شور یوم لشنور در لشکر گر گین خان بہر سیدہ سرایت بسکرم عالی جاہ نمود مردم لشکر عالی جاہ خصوصاً مصدیان  
و بازاریان ہم بر آمدہ بے آنکہ حقیقت حال انکشاف یابد راہ فرار اختیار نمودہ ارادہ عبور از پل رہوا نمودند و سردر پے ہم گذار شدہ  
ملازمان و بازاریان بے اختیار شروع با بدن نمودند جماعہ کثیرے کہ پیشتر آمدہ با ما شریک نجیم و منزل بودند احوال واردان دیدہ  
مصطرب گردیدند و درین ضمن شام شد و بلوای عام فراریان او با زدحام آورد عمدہ ما سناعل برافز و خترے آمدند و تقاضای مخصوص  
یوسف علی خان و میرزا باقر مرحوم را بر اس ستوسے گشتہ و تفحص احوال سلسعے شدند و مردم را فرستادہ از گر گین خان پرسیدند  
ہر یکے ہمین جواب مے داد کہ سخن گفتنی نیست استماع این خبر اضطرار را با افزود چون احدے خبر از جائے مذاشت و بنا بر خوف  
عالی جاہ نمی توانست کہ قیاس خود را ظاہر سازد همان یک سخن کہ قابل گفتن نیست می گفت و عالی تھاال در ازدحام و کثرت مردم  
مے افزود و پل مذکور نمونہ صراط آخرت شدہ عبور و مرور متعذر گشتہ بود از تعداد کشتیا می پل کہ تنگام عبور را بہ و انیال بعد گر  
میخورد صداسے بمثل آواز توپ کہ از دور آید بگوش مردم میرسیدہ یقین مے شد کہ جنگ توپ دو میان است و ظن غالب ہمانکہ  
انگلیشیہ رسیدہ چون دریا چہ در میان ہست جنگ توپ شروع گردیدہ تا آنکہ راسی یوسف علی خان ہم برین قرار یافت کہ اسباب را  
بار کردہ مستعد باید ماند ما بطرفے باید راند فقیر و میر شطار سے ملع گردید چون قریب بہ نصف شب گذشت و آشوب اندکی فرو  
فقیر یکے از مستدان را فرستادہ با و نہا مید کہ بر سر پل استادہ انتظار کشند و ہر گاہ از وجوہ و معارف لشکر کسی عبور کند اندک عرصہ را بلا  
مشالیت کردہ ازہ باید پرسید کہ ماجرا چیست فرستادہ جب الاشعار لعل آورد پاکے مخوفت منع دوسہ سوار چون از پل فرود آمد  
چند قدم ہمراہ اورفتہ از سوار سے پرسید او احوال را نقل نمودہ گفت برین پالکی لاش گر گین خان ہست برک و فن حسب الامر  
عالی جاہ مے بریم بعد استماع این خبر اطمینان میسر آمدہ فارغ البال شستیم صبح عالی جاہ ہم رسیدہ و ہما نجا منزل گزیدہ روز دیگر  
عازم پیشتر گردید و در منزل قصبہ باڑہ جکت سیٹھہ و مہاراجہ سروپ چند را بہ تیغ بیدریغ گذارید و متصل بعظیم آباد رسیدہ باغ  
جعفر خان را منزل ساخت دوران عرصہ در سحکام قلعہ عظیم آباد کوشیدہ محمد امین خان و افواج دیگر اسجراست گذاشت چون  
روز سے چند بران گذشت و خبر متصرف شدن جماعہ انگلیشیہ قلعہ مونگیر را شنید از شدت غیظ و کینہ سمر و القبل انگلیشیان مقید  
فرمان داد و آن سنگین دل با وجود اشتراک مذہب کہ در سلک زمرہ یکے از فرق مختلفہ عیسویان منسلک بود بلا اگر اہ قبول نمود  
در او احرز ماہ ربیع الاول یا اوائل ربیع الثانی سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت ہجرے شمسی در خانہ حاج احمد برادر نہایت  
کہ انگلیشیان ہما نجا مقید بودہ اند و الحال خانہ مذکور محل قبور جماعہ مذکورہ در عظیم آباد گردیدہ جا معروفے شدہ ہست در آمد  
و سچار گلان بنیہ اسلحہ و یراق را بضر بندوق سجاک ہلاکت آنگند شیندہ شدہ کہ در چنین وقت محزون و مضطرب اکثرے از ان  
جماعہ ذل از دست تداوہ پیاسے استقلال مقابل قائلان ہستادہ بشیشہ ہانسے شراب و تنگ و خشت اچھ دست واد

فکر گرفتار آمدن گنجین خان بجای آن که گفتند بجنگ سینه خود

جنگیده و رهسپر حراسه قدم گردیدند و نیز دو سه روز قبل ازین طاهر بواسطت بر سر از مخصوصان خوابان بند و قها سے چھانے و  
 تو شدان آن برابر با عدو خود بودند میسر نشدے گفتند کہ اگر بدست آید از میان دستخفاں جنگیده بر سرے آیم و اگر بآمدن میسر  
 نیاید بآبرو کشته سے شویم و جماعہ کثیر سے رامی کشیم از ان سہ کس غیر از ڈاکٹر فلرٹن کہ بعلت معالجات مردم با اکثر عمدگان و ارکان  
 دولت ماسے جاہ آشنا و با عاسے جاہ ہم از حملہ آمدقا بود و دیگر سے زندہ ماندند و صبح آن شب کہ انگلیشیان مقتول گشته بودند  
 بدر بار رفت اما از قتل آن جماعہ و محفوظ ماندن ڈاکٹر اطلاسے مذاشتم بعد سلام ساسے نشسته بر خاستم ماسے جاہ گفت باشید  
 آشنا کھلمے آید بندہ چون بخیر بود متحیر شدم کہ آشنا کیست و از کجاسے آید بعد از ان گفت کہ خوب با قفل بروید خواہم طلبید  
 بندہ کہ از خون جان خود مجاورت علی ابراہیم خان بہادر اختیار نموده متصل سنجیہ ایشان خیمہ میدہشت کمر بستہ منظر طلبت  
 بعد اندک زمانی چو بدار آمدہ گفت کہ سے طلبند رفتم باندک فاصلہ ڈاکٹر را آوردند لباس بندہ سے در بردشت لجالی جاہ موافق  
 ضالیہ این ممالک چند روپیہ نذر آورد ماسے جاہ نکر گفت و گفت میان ما و شما این عمل نبود و معانقہ نموده گفت نزد آشنا می خود  
 بنشینید در پہلو سے خیر نشست ماسے جاہ گفت کہ با یاران وزد سے و با دوستان و غاباز سے چه معنی دارد شما افواج انگلیشی  
 بہانہ بیاران در خانہ خود داشته وقت کار سہرا کجنگ ما بر آوردید ڈاکٹر در کمال دلاوری سے جواب داد کہ من از مردن نمی ترسم  
 اینہمہ انگلیشیان را کشته آید مرا ہم کبھی پیدا ما اتھام دغا بر خود رواندارم من این کار کردہ ام اگر ثابت شود الحال ہم راضی ام کہ  
 بکشتن من فرمان وہید عقیدت مند خان برادر امیر خان عمدۃ الملک زندہ و آن وقت حضور عالی جاہ نشسته بود و خانہ اش  
 دیوار بدیوار خانہ ڈاکٹر بود گفت ایشان ہمسایہ من انداز ایشان سپر رسید و از سہر کہ خواہید تحقیق نماید چون این سخن بے اصل  
 محض بود خان مرقوم گواسے عدم تقصیر او درین خصوص داد بعد از ان مہربانے آغاز ندادہ گفت اگر خواہید بکلکتہ بروید ہا  
 پیش من باشید ڈاکٹر از ہوشیا سے رفتن کلکتہ را انکار کرد ماسے جاہ میخواست کہ شاید بر رفتن او نزد شمس لدور صلحے  
 میر آید فقیرا گفت کہ ایشان را در تنہائے باید فہمائید بندہ ترسید کہ مبادا در تنہائے متم بامر سے غیر مرئی او گردم اما ناچار ہا  
 در سائے سراپردہ ڈاکٹر را تنہا بردہ اپنے مرئی او بود گفتم سہرا زردو گفت با قتل مسٹر امیث امکان مصالحہ نیست علاوہ دسجی  
 جماعہ دیگر نیز مقتول شدند بندہ آمدہ با عاسے جاہ طاهر ساخت ماسے جاہ خلوت نموده ڈاکٹر را نزد خود خواند و مرا اے ابراہیم خان  
 بہادر را شریک مشورہ گردانید ڈاکٹر گفت کہ این امر امکان ندارد اول خود فوجیکہ در عین راہست مرا نمیکند ارد کہ پیشتر روم و اگر  
 پیشتر ہم رفتم قتل مسٹر امیث در نہایت بے جسے اچھ اعمال ہست کہ از شما سزودہ با این عمل مصالحہ از حملہ ممتنعات ہست اما جاہ  
 ازین امر پاس کلی ہم رسانیدہ ساکت گشت و گفت سہرا گاہ رفتن منے تو ایندیہر جا بہتر دایندیہر خود را تلخ رفقے  
 عالی جاہ نموده گفت سہرا شمارا خوش آید بندہ ہما سجا خوش ہست خلاصہ بنامی بودنش در شہر گذار شتہ لعلی ابراہیم خان اہم  
 کہ ماسے تجویز نموده در اینجا گذارند چند کس معتد بگمانند تا آمد و شد مردم نزد او و آمد و شد مردم او نزد دیگران نباشد و حاضرین  
 از ڈاکٹر باید گرفت علی ابراہیم خان ابلغ امر ماسے جاہ ہما کٹر نموده ضامن طلبید ڈاکٹر میرزا ہمت علی رضا من مقرر کردہ مسکن  
 اولیابا بندہ داد خان مرقوم ماسے متعین فرمودہ فردا آورد و چند نفر معتد متعین نمود کہ بر در مجاور با شتہ بعد و داخل شد  
 ضامنے میرزا ہمت علی در سہرا کار علی ابراہیم خان از ماسے جاہ اذن گرفتہ مردم خود را از در سہرا ڈاکٹر خیمہ را سیدہ و ڈاکٹر  
 مطلق اہتانی ماند اما جاہ با متلع خبر مفتوح شدن قلعہ بونگیر طرف بلخ جنفر خان گذار شتہ لعلی ابراہیم خان اہم  
 چلو ار سے مسکر نمود و صورت فتح قلعہ بونگیر بدین وجہ ہست کہ جماعہ انگلیشیہ در اینجا رسیدہ قبلہ گیر سے پردہ ختمہ در اینجا

ذکر گرفتار آمدن گینگین خان بچنگال اگر اصل کشته شدن بگت پشیمو

از شدت نامر و سکه در روز ترسیده راغب و طامع گردید که اگر چیزی سے بدست آید قلعہ را بدست انگلیشیہ سپا و دو ہزار سپاہیان شہین را برین امپا خود سہ ہستان ساخت این خبر با انگلیشیان رسید چون باخراج عاے جاہ مستعمل بودند اندک مبلغی را سہل شمرده عریخان را پیغام دادند او قبول نموده قلعہ را بدست انگلیشیان سپرد و انہا قلعہ دار خود گذاشتہ از اینجا بفرم تسخیر عظیم آباد نہضت نمودند چون متصل رسیدند عاے جاہ در پہلو اسے تعامت از خرم دور دانستہ قبضہ بکرم کہ یازوہ کروستے شہر سراسے بود معروف بعد ویران شدن الحال بسنی مہاراجہ کلیان سنگہ سپہ مہاراجہ پشاپ را سے با صورت آباد سے گرفته منزل نمود و ہمیشہ از راہ دروازہ مغربے کہ شارعش با اختیار ملازمان او وجہ پراز آب و عبور خصم از بیرون شہر متعذر بود خبر شہرے گرفت و افواج و اسباب با عانت حارسان قلعہ عظیم آباد سے فرستاد و ہم درغیر لا احمد خان قریشی را کہ از حمد غزل رام نار این سرور و عتاب بود مشمول عواطف فرمودہ ملازم ساخت و جاگیر ہاسے اورا دگذاشت و چیز سے ہم از نفوذ بطور ساعدہ داد و میسر او خلف بقدرت اللہ بن شاہ شکر اللہ قادر سے کہ از اعجاب روزگار دنیا بر اختصاص با میر حفر خان از نظر افتادہ عالی جاہی بود تبقرش سرفراز سے یافتہ میخواست جاہی گر گین خان گیرد و اعتر سے از معشار مرتبہ اش رسیدہ بشیر تہ ابر حروب و ظہر دولت منزل عالی جاہ گردید و اغلب اوقات تبرتیب افواج و تشدید قلعہ اشتغال نموده حسب الامر قلعہ عظیم آباد میرفت و ملازمان عاے جاہ تقریباً دو ریافتہ با او در اکثر امور محاسبات سے نمودند شاید فرصت دیدہ و قابو یافتہ با عاے جاہ گفت کہ ڈاکٹر اور حالات مردم علی ابراہیم خان بہادر کہ از شتمن مقرون بصلاح نیست و عاے جاہ خود ہیولاسے قابل پذیرائی صورت ہمیہ بود اندیشہ ہم رسانیدہ علی ابراہیم خان را گفت کہ ڈاکٹر الحال در حالات دیگران باشد خان موصوفت مردمن داشت کہ جناب عاے جاہ را در خاطر نامندہ روزیکہ ڈاکٹر در سرکار ضامنے داخل کردہ ہمان روز حکم بر خیرانیدن مردم متعین شد بندہ حسب الامر چند نفر پیادہ ملازم خود را ہمان وقت با زب طلبیدہ الحال ہرچہ مرکز خاطر مبارک باشد اصلاح خواهد بود ڈاکٹر را از صورت حال اطلاع دادہ مردم خود را کہ حسب الاتماس ڈاکٹر دوسہ کس بردار و گذاشتہ بود نزد خود طلبیدہ ڈاکٹر از خبر تبدیل مستحفظان بدگمان گردیدہ بچارہ کار خود افتاد و مردم دیگر ہمسایندہ بر دروازہ خود نشانیدہ انہا را فہمید کہ مردم میر ابو را داخل ندادہ بگوئید کہ بدون امر حضور ما سخا ابراہیم برخواست میر ابو این سخن را دست او نیز سعایت ساختہ از ہر کار متعین شہر و بعض جماعہ داران آشنائی خود نویسانید کہ مردم علی ابراہیم خان اطاعت امر نمی نمایند و ڈاکٹر را ب مردم میر ابو تقویض نمکینند عاے جاہ چون مشوش بود مجال خشونت نیافتہ کلام مذکور بعلی ابراہیم خان نمود علی ابراہیم خان در جواب عرض نمود کہ من ہمان وقت مردم خود را چنانچہ عرض نمودہ ام طلبیدہ ڈاکٹر را با اختیار او گذاشتہ ام مردم من در اینجا نیستند بہر کہ نام نوکرسے من گرفتہ تراحت نماید اورا گرفتہ بیارند تا مردم میر ابو بشہر رسند و کار سے کنند ڈاکٹر در کوشے دندلیس رفتہ کشتی محقر شکستہ ہمسایندہ ملحق مالک آن را با نعام خطیر راضی ساخت کہ اورا عبور دریا کنایندہ بجا بچہ پور کہ بعضے از افواج انگلیشی در اینجا بود پس اند و برگشتی مذکور مع میرزا بہت علی کہ ضامن او بود سوار شدہ را ہی شد مردم متعینہ عالی جاہ کہ طرف دریا بجا ماہور بودہ اند و در ان وقت قورق بود کہ سچ کسے آن طرف دریا بلکہ سچ سوئی رفت کشتی را دیدہ شور برداشتند و معلوم شد کہ ڈاکٹر سے رود تا انما کشتی را کشانید نزد یک او پسندہ ڈاکٹر تا نصف دریا رسید ازان طرف مردم افواج انگلیشی کشتی را بسوی سے خود قاصد دیدہ برگشتیہا سوار گردیدہ بجاہیت اور رسیدند کشتی سواران اپن طرف ترسیدہ برگشتند ڈاکٹر بدرفتہ با ناپوست این خبر بعاے جاہ رسیدہ ہر چند تو ہم این عمل نسبت بعلی ابراہیم خان نمود اما وقت مقتضی کاوشش نمود



ذکر خبیدن افواج انگلیشی با قلعه عظیم آباد و طفر یافتن بر عا جاہ و بدر رفتن او ازین ملک در حما و زیر و پا وہ

افواج انگلیشی عظیم آباد رسیدہ از رستہ بازار شرتی بیرون شہر درآمدہ در حویلی کہ پیشہ میرزا خلیل معروف و الحال بہ معروف گنج مشہور است توپا چیدہ دیوار قلعه پادشاہی را کہ از گل و خشت و بسیار کتبہ بود منہدم ساختند اول صبح بود کہ بغرب گولہ توپ و قنباہدہ متحصنان را از مقابل خود راندہ از راہ یوار شکستہ داخل شہر شدند میر نوپے علی خان برادر عموزاد عاے جاہ و میر روشن علی خان بخشی برادر میریدن کہ با چند ہزار سوار یکک مستحفظان قلعه متعین شدہ اول شام رفتہ بودند نزدیک بشہر رسیدہ داعیہ عبور از مہد سے گنج و بیگم پورہ بیرون شہر داشتند کہ از ان راہ رفتہ بطرف نخاس سدر بر آوردہ افواج انگلیشی پورہ آردند نزدیک بتکیہ شاہ مجنون رسیدہ بر شکست قلعه و در آمدن افواج انگلیشی بجاہ کشیدہ تخیر و مقنطرب شدند و فتح غریمت نمودہ در برگشتن و خبیدن مترو بودند کہ ناگمان ملنگ با سے انگلیشی بعد غلبہ و گرنیازید مستحفظان قلعه از دروازہ مغربی محدود بیرون آمدہ نمایان شدند و این ہمہ جمیع کثیر سے آنکہ قلت و کثرت آنها لمحوظ و معلوم نماید مسلک فرار ہیمودہ در کمال فہم طرار بخوی برشتند کہ بعضی از سہرا ہیان در آب جلد غرق گردیدند و بعضی در گل و لاف افتادہ شربت مرگ چشیدند روشن علی خان بخشی نیز در گرداب اضطراب آبے کہ گل بسیار داشت رسیدہ از اسب سوار سے غلطیدہ و دستار از سرش افتادہ کفش از پا بہ رقت با این فضیحت برگشتہ بلشکر ہیوست و عاے جاہ زمانہ را بکام آمد ادیدہ چاہہ بخر بدر رفتن مذیدہ و از بکرم کوچیدہ بچل پورہ نزول نمود درین منزل میر عبد اقتدا لغت وطن و زوزن سے خبر از لشکر علیحدہ گشتہ بیزحمت تمام از دست گنواران راہ رہائی یافتہ جانی بسلامت بہر برد و اکثر قابو طلبان را ہمین روش سپندیدہ آمد احمد خان قریشی بضا بطہ ہرزہ در ایان زمان دور ابتدا کہ عاے جاہ غنوق تقصیر تشن نمودہ بر فاقت خود گرفتہ بود پیش او و مقر بانس بلندی پرواز ہیا در داب فاقت نمودہ بخان بسیار گفت کہ بجاہ و ز عالم بر فاقت چنان و چنین سے نمایند لیکن از سه سال دل پر سے از عاے جاہ داشت بعد و رو دور منزل شمشیر نگرا مور با استجماع در سال ذخائر اجناس غلہ بنا بر مصارت لشکر دیدہ پیشتر بد او ذکر رفت و عاے جاہ از شمشیر کوچیدہ محاذ سے شیخ پورہ کہ محل سکونت افغانی از زمین دار است دریا سے سوہن را پایاب عبور نمودہ و تلی تھو کہ آباد سے تاجران معروف بعبرائیت مقام فرمود وزن و اسباب و اموال خود را کہ بظاہر رہتاس گذارشتہ بود نزد خود طلبید میر سلیمان خالسامان کہ معتمد علیہ و مدار المہام نقل و تحویل بود خلاصہ اموال و نقود و جواہر ابرامع زن عاے جاہ و دیگر نسوان محبوبہ مظلومہ پیش آوردہ بلشکر رسید و ہم درین مکان میرزا نجف خان کہ از نالہ آود ہوا راہ کوہستان گرفتہ بود از ملک ٹین سر بر آوردہ بعاے جاہ پست و در جا سے تہ کوہ مجلس مشورہ انعقاد یافتہ اختلا سے در آراہم رسید میرزا نجف خان کہ مزاج و رویہ شجاع الدولہ را علی ماہی علیہ می دانست راستہ بر رفتن پیش او نبود و سے گفت کہ ہرگز آن طرف نباید رفت خود در قلعه رہتاس با جمعی از خواص مستحفظان متحد نشینند و فوج را ہمین واگذارند من ازین جملہ مردم سواران خوش اسب خوش یراق کہ در سوار سے ماہر و با ادب سپاہی گری داشت اد چیدہ از پیادہ بانیز بقدر حاجت ہر کہ نالقی باشد ہمراہ خود گرفتہ با انگلیشیان سے آویزم و فرصت آرام و انتظام نسیم تا بخت ہر کہ باہر باشد عاے جاہ از بد سے آب و ہوا رہتاس و بعضی اندیشہا سے دیگر نمی پسندید را سے مذکور در ان حین متانتی داشت لیکن تقدیر بگذاشت میرزا نجف خان گفت اگر این را نمی پسندند از راہ بنذیل کفشد عازم دکن بایشہ و بقات دکنیان کاو سے باز پیش می توان بر و عاے جاہ از دور سے راہ و جنیت از ان بلا و مردم آنجا و مبانیست مزاج از جماعہ ہر